

نقش اسناد بین‌المللی اقتصادی در تحول نظام مالی جهانی: مطالعه‌ای حقوقی - سیاسی با تأکید بر چالش‌های حاکمیت اقتصادی دولت‌ها

نهاد ابراهیم پور^۱*

مهدی شهرکی^۲

چکیده

مسئله پژوهش حاضر آن است که گسترش اسناد اقتصادی بین‌المللی در عصر جهانی شدن تا چه اندازه به تقویت همکاری و ثبات مالی بین‌المللی انجامیده و در چه مواردی به محدود شدن حاکمیت اقتصادی دولت‌ها منجر شده است. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع حقوق بین‌الملل اقتصادی، اسناد بین‌المللی و مطالعات علمی داخلی و خارجی، به بررسی نقش اسناد بین‌المللی اقتصادی در تحول نظام مالی جهانی می‌پردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که جهانی شدن مالی موجب انتقال تدریجی بخشی از صلاحیت‌های سنتی دولت‌ها به سازوکارهای فراملی و بین‌المللی شده است؛ با این حال، این تحول به معنای زوال کامل حاکمیت اقتصادی دولت‌ها نیست، بلکه بیانگر بازتعریف و بازتوزیع آن در چارچوب حکمرانی چندسطحی اقتصادی است. از سوی دیگر، بحران‌های مالی، تحریم‌های اقتصادی، وابستگی متقابل مالی و ظهور سازوکارهای مالی جدید، کارکرد و مشروعیت برخی اسناد و نهادهای بین‌المللی اقتصادی را با چالش مواجه کرده‌اند. بر این اساس، نظام مالی جهانی در وضعیت گذار از الگوی سنتی همگرایی نهادی به سوی ساختاری پیچیده‌تر، چندلایه و تا حدی چندقطبی قرار گرفته است؛ وضعیتی که ضرورت بازاندیشی در نسبت میان قواعد بین‌المللی اقتصادی، حاکمیت دولت‌ها و الزامات عدالت و ثبات مالی جهانی را آشکار می‌سازد.

واژگان کلیدی: اسناد بین‌المللی اقتصادی، نظام مالی جهانی، جهانی شدن اقتصادی، حاکمیت اقتصادی



فصلنامه

پژوهش‌های

روابط بین‌الملل،

دوره دهم، شماره

اول، شماره پیاپی

سی و ششم، بهار

۱۳۹۹

۱. دانشجوی دکتری گروه حقوق خصوصی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران

* ebrahimporhani@gmail.com

۲ دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد بین‌الملل امارات، دانشگاه آزاد اسلامی تهران، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۳/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱/۸

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره دهم، شماره پیاپی سی و ششم، صص ۴۴۳-۴۰۵

مقدمه

جهانی‌شدن اقتصادی در دهه‌های اخیر، ساختار و کارکرد نظام مالی بین‌المللی را به‌طور بنیادین دگرگون ساخته است. گسترش ارتباطات اقتصادی فرامرزی، افزایش حجم جابه‌جایی سرمایه، توسعه بازارهای مالی بین‌المللی، رشد بانکداری فراملی و ظهور شبکه‌های پیچیده پرداخت و انتقال وجوه، موجب شده است که نظام‌های مالی ملی دیگر در چارچوب مرزهای سرزمینی به‌صورت مستقل عمل نکنند. در چنین شرایطی، تنظیم روابط مالی و اقتصادی دولت‌ها بیش از گذشته به مجموعه‌ای از قواعد، اسناد، نهادها و استانداردهای بین‌المللی وابسته شده است. از این رو، اسناد بین‌المللی اقتصادی را نمی‌توان صرفاً ابزارهایی برای تنظیم روابط قراردادی یا همکاری‌های اقتصادی میان دولت‌ها دانست؛ بلکه این اسناد به تدریج به عناصر اساسی شکل‌دهنده ساختار حکمرانی اقتصادی جهانی تبدیل شده‌اند. موافقت‌نامه‌های بین‌المللی، اسناد تأسیسی سازمان‌های مالی و اقتصادی، قواعد مربوط به همکاری‌های پولی و بانکی، استانداردهای نظارت مالی و مقررات مرتبط با شفافیت مالی و مبارزه با پول‌شویی، در مجموع شبکه‌ای از قواعد را ایجاد کرده‌اند که بر نحوه تعامل دولت‌ها با نظام مالی جهانی تأثیر مستقیم می‌گذارد. اهمیت این تحول از آنجا ناشی می‌شود که جهانی‌شدن مالی، هم‌زمان دو فرآیند ظاهراً متعارض را به وجود آورده است. از یک سو، قواعد و اسناد بین‌المللی اقتصادی با ایجاد استانداردهای مشترک، هماهنگ‌سازی مقررات و توسعه همکاری‌های نهادی، زمینه افزایش ثبات، پیش‌بینی‌پذیری و همگرایی نظام‌های مالی را فراهم کرده‌اند؛ از سوی دیگر، همین فرآیند موجب شده است که دولت‌ها در اعمال برخی سیاست‌های اقتصادی و مالی مستقل با محدودیت‌های بیشتری مواجه شوند. در واقع، هرچه وابستگی متقابل اقتصادی افزایش یافته، تصمیمات اقتصادی یک دولت نیز پیامدهای فرامرزی بیشتری پیدا کرده و ضرورت هماهنگی با قواعد و نهادهای بین‌المللی افزایش یافته است. به همین دلیل، حاکمیت اقتصادی دولت‌ها در عصر جهانی‌شدن نه به‌طور کامل از میان رفته و نه در شکل سنتی خود باقی مانده است، بلکه در معرض بازتعریف و

بازتوزیع قرار گرفته است. دولت‌ها همچنان بازیگران اصلی نظام اقتصادی بین‌المللی محسوب می‌شوند، اما اعمال صلاحیت‌های آنان در چارچوب تعهدات بین‌المللی، استانداردهای فراملی و سازوکارهای حکمرانی چندسطحی انجام می‌شود.

تحولات بحران‌های مالی، گسترش تحریم‌های اقتصادی و مالی، وابستگی فزاینده به زیرساخت‌های پرداخت بین‌المللی و ظهور فناوری‌های نوین مالی، پیچیدگی این وضعیت را افزایش داده است. نظام مالی جهانی که در دوره‌ای بر مبنای ایده همگرایی و یکپارچگی اقتصادی توسعه یافت، در سال‌های اخیر با روندهایی همچون چندپارگی، رقابت ژئوپلیتیکی و ایجاد سازوکارهای مالی جایگزین مواجه شده است. استفاده از شبکه‌های مالی و زیرساخت‌های پرداخت به‌عنوان ابزار اعمال فشار اقتصادی نشان داده است که قواعد و نهادهای مالی بین‌المللی صرفاً کارکرد اقتصادی ندارند، بلکه می‌توانند در مناسبات قدرت سیاسی و روابط بین‌المللی نیز نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کنند. از این منظر، چالش اصلی آن است که آیا اسناد بین‌المللی اقتصادی همچنان عمده‌تأ در خدمت تقویت همکاری و همگرایی مالی جهانی قرار دارند یا آنکه تحت تأثیر تحولات ژئوپلیتیکی و رقابت قدرت‌ها، به بخشی از فرآیند بازتوزیع قدرت در نظام جهانی تبدیل شده‌اند. تجربه محدودیت‌های مالی و بانکی تحمیل‌شده بر برخی کشورها، از جمله جمهوری اسلامی ایران، اهمیت این پرسش را دوچندان می‌کند؛ زیرا نشان می‌دهد دسترسی به نظام مالی جهانی تا چه اندازه می‌تواند تحت تأثیر قواعد و سازوکارهایی قرار گیرد که خارج از قلمرو صلاحیت انحصاری دولت‌ها شکل گرفته‌اند.

بر این اساس، پژوهش حاضر با رویکردی حقوقی - سیاسی، نقش اسناد بین‌المللی اقتصادی را در تحول نظام مالی جهانی در عصر جهانی‌شدن بررسی می‌کند و می‌کوشد نشان دهد که این اسناد چگونه از طریق ایجاد قواعد مشترک و نهادهای فراملی، به همگرایی نظام‌های مالی کمک کرده و هم‌زمان چه محدودیت‌هایی را بر استقلال و حاکمیت اقتصادی دولت‌ها تحمیل کرده‌اند. فرض اساسی پژوهش آن است که جهانی‌شدن مالی به جای حذف حاکمیت اقتصادی دولت‌ها، موجب تغییر ماهیت و

شیوه اعمال آن شده است؛ به گونه‌ای که حاکمیت اقتصادی در چارچوب شبکه‌ای از تعهدات بین‌المللی، استانداردهای فراملی و سازوکارهای حکمرانی اقتصادی جهانی اعمال می‌شود. در این میان، بحران‌های مالی، تحریم‌های اقتصادی و تحولات فناوری مالی، الگوی سنتی همگرایی را با چالش مواجه کرده و زمینه شکل‌گیری نظامی پیچیده‌تر و چندلایه را فراهم ساخته‌اند. مطالعه این روند، افزون بر اهمیت نظری در حوزه حقوق بین‌الملل اقتصادی و سیاست جهانی، برای تحلیل جایگاه دولت‌های در حال توسعه و کشورهایی مانند ایران در ساختار متحول نظام مالی بین‌المللی نیز واجد اهمیت اساسی است.

۱. مبانی نظری و مفهومی

تحلیل نقش اسناد بین‌المللی اقتصادی در تحول نظام مالی جهانی، مستلزم تبیین رابطه متقابل میان جهانی‌شدن اقتصادی، توسعه قواعد فراملی و تحول مفهوم حاکمیت اقتصادی دولت‌هاست. جهانی‌شدن اقتصادی فرآیندی است که طی آن، روابط تولید، تجارت، سرمایه‌گذاری، پول و تأمین مالی از محدوده مرزهای ملی فراتر رفته و به شبکه‌ای متراکم از ارتباطات و وابستگی‌های متقابل تبدیل شده است. در این فرآیند، اقتصاد ملی دیگر یک واحد کاملاً مستقل و منفک از محیط بین‌المللی محسوب نمی‌شود، بلکه در چارچوب شبکه‌ای از روابط اقتصادی، حقوقی و نهادی فرامرزی عمل می‌کند. گسترش جریان سرمایه، توسعه بازارهای مالی بین‌المللی، افزایش فعالیت بانک‌های فراملی و رشد ابزارهای نوین پرداخت، موجب شده است که تصمیمات اقتصادی دولت‌ها آثار گسترده‌ای بر سایر کشورها و حتی بر ثبات کل نظام مالی بین‌المللی داشته باشد. از این منظر، جهانی‌شدن اقتصادی صرفاً افزایش حجم مبادلات بین‌المللی نیست، بلکه فرآیندی نهادی و حقوقی است که به تدریج قواعد حاکم بر فعالیت‌های اقتصادی را از سطح ملی به سطح فراملی و بین‌المللی منتقل می‌کند (Tabb, 2004: 8). در چنین ساختاری، نظام مالی جهانی مجموعه‌ای از نهادها، قواعد، بازارها، شبکه‌ها و سازوکارهایی است که جریان پول، سرمایه، اعتبار و پرداخت‌های بین‌المللی را

تنظیم می‌کند. این نظام از یک سو بر نهادهای رسمی بین‌المللی و منطقه‌ای و از سوی دیگر بر شبکه‌های بانکی، بازارهای سرمایه، زیرساخت‌های پرداخت و استانداردهای مالی فراملی استوار است. بنابراین، نظام مالی جهانی را نمی‌توان صرفاً حاصل تعامل آزاد بازارها دانست؛ بلکه این نظام در بستر مجموعه‌ای از قواعد حقوقی و نهادی شکل گرفته است که رفتار دولت‌ها، بانک‌ها، مؤسسات مالی و سایر بازیگران اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. توسعه مالی و گسترش نهادهای مالی، به‌طور کلی، از عوامل مهم افزایش کارایی اقتصادی و تقویت فعالیت‌های اقتصادی محسوب می‌شود؛ با این حال، افزایش وابستگی میان نظام‌های مالی ملی، امکان انتقال سریع بحران‌ها و آسیب‌پذیری متقابل اقتصادها را نیز افزایش داده است. پژوهش‌های داخلی نیز در بررسی توسعه مالی بر اهمیت نهادهای بانکی و بازارهای مالی در ارتقای کارایی اقتصادی و ارتباط میان توسعه مالی و عملکرد اقتصادی تأکید کرده‌اند (Choukroune, 2016:34). در این میان، اسناد بین‌المللی اقتصادی جایگاه مهمی در شکل‌دهی و تثبیت نظام مالی جهانی دارند. منظور از اسناد بین‌المللی اقتصادی، مجموعه‌ای گسترده از معاهدات، موافقت‌نامه‌ها، اسناد تأسیسی سازمان‌های بین‌المللی، قواعد و استانداردهای مالی و بانکی و همچنین برخی اسناد غیرالزام‌آور بین‌المللی است که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم بر روابط اقتصادی و مالی دولت‌ها اثر می‌گذارند. این اسناد در ابتدا عمدتاً با هدف ایجاد ثبات اقتصادی، تنظیم روابط پولی و مالی و تسهیل همکاری میان دولت‌ها شکل گرفتند، اما به تدریج دامنه موضوعی و آثار حقوقی آن‌ها گسترش یافت. در نتیجه، اسناد بین‌المللی اقتصادی امروزه نه تنها روابط مستقیم دولت‌ها را تنظیم می‌کنند، بلکه بر سیاست‌های داخلی دولت‌ها، ساختارهای بانکی، نظام‌های نظارتی و حتی شیوه اعمال سیاست‌های اقتصادی نیز اثرگذارند (Henning, 2017: 18).

ویژگی مهم اسناد بین‌المللی اقتصادی، ارتباط آن‌ها با فرآیند استانداردسازی و همگرایی مقررات ملی است. هنگامی که دولت‌ها به یک معاهده یا موافقت‌نامه اقتصادی می‌پیوندند یا استانداردهای مالی بین‌المللی را می‌پذیرند، بخشی از قواعد داخلی خود را

با الزامات و معیارهای بین‌المللی هماهنگ می‌کنند. این فرآیند موجب افزایش هماهنگی میان نظام‌های اقتصادی و مالی می‌شود و از اختلافات و موانع موجود در روابط اقتصادی فرامرزی می‌کاهد. در عین حال، همین هماهنگ‌سازی می‌تواند دامنه آزادی عمل دولت‌ها را در طراحی و اجرای سیاست‌های اقتصادی محدود کند. به عبارت دیگر، هرچه میزان همگرایی حقوقی و نهادی افزایش یابد، امکان اتخاذ سیاست‌های کاملاً مستقل نیز کاهش می‌یابد. از این منظر، اسناد بین‌المللی اقتصادی دارای کارکردی دوگانه‌اند: از یک سو ابزار همکاری و ثبات اقتصادی و از سوی دیگر، سازوکاری برای ایجاد تعهدات و محدودیت‌های فراملی محسوب می‌شوند. این وضعیت با تحول مفهوم حاکمیت اقتصادی دولت‌ها ارتباط مستقیم دارد. در برداشت سنتی از حاکمیت، دولت دارای اختیار انحصاری در قلمرو سرزمینی خود است و می‌تواند سیاست‌های اقتصادی، پولی و مالی خود را بدون دخالت عوامل خارجی تنظیم کند. اما جهانی‌شدن اقتصادی این تصور کلاسیک را با چالش مواجه کرده است. دولت‌ها همچنان از نظر حقوقی بازیگران اصلی روابط اقتصادی بین‌المللی هستند، اما در عمل، اعمال صلاحیت‌های اقتصادی آن‌ها تحت تأثیر تعهدات بین‌المللی، وابستگی به بازارهای جهانی، الزامات نهادهای مالی بین‌المللی و استانداردهای فراملی قرار گرفته است. در چنین شرایطی، حاکمیت اقتصادی بیش از آنکه به معنای استقلال مطلق باشد، به معنای توانایی دولت برای مشارکت مؤثر در ساختارهای اقتصادی بین‌المللی و حفظ ظرفیت تصمیم‌گیری در چارچوب محدودیت‌های ناشی از وابستگی متقابل است. (Barros, 2019: 66)

از این منظر، جهانی‌شدن را نباید به‌طور ساده مترادف با زوال حاکمیت دولت دانست. دولت‌ها همچنان نقش اساسی در ایجاد، تصویب و اجرای اسناد بین‌المللی اقتصادی دارند و بخش قابل توجهی از قواعد اقتصادی بین‌المللی نیز بر مبنای رضایت دولت‌ها شکل می‌گیرد. با این حال، پس از پذیرش تعهدات بین‌المللی، دولت‌ها در بسیاری از موارد نمی‌توانند بدون توجه به آثار بین‌المللی تصمیمات خود، سیاست‌های اقتصادی خویش را تنظیم کنند. بنابراین، تحول اساسی در مفهوم حاکمیت اقتصادی، نه حذف آن،

بلکه انتقال بخشی از فرآیند تصمیم‌گیری اقتصادی از سطح صرفاً ملی به سطحی چندلایه است. در این ساختار، تصمیمات اقتصادی در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی به‌صورت هم‌زمان شکل می‌گیرند و دولت‌ها ناگزیرند میان ضرورت‌های داخلی و الزامات بین‌المللی تعادل برقرار کنند. از منظر نظری، این تحول را می‌توان در چارچوب نظریه حکمرانی جهانی تحلیل کرد. حکمرانی جهانی بر این فرض استوار است که بسیاری از مسائل معاصر، به‌ویژه در حوزه اقتصاد و امور مالی، دیگر از طریق اقدامات یک دولت منفرد قابل مدیریت نیستند. بحران‌های مالی، جریان‌های سرمایه، پول‌شویی، تأمین مالی فعالیت‌های غیرقانونی، نوسانات بازارهای جهانی و تحریم‌های اقتصادی، همگی ماهیتی فرامرزی دارند و نیازمند همکاری و هماهنگی میان دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی هستند. در چنین شرایطی، قدرت تنظیم‌گری اقتصادی میان دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، نهادهای تخصصی، بانک‌های مرکزی و حتی بازیگران خصوصی توزیع می‌شود. به همین دلیل، نظام مالی جهانی از الگوی سنتی مبتنی بر روابط مستقیم دولت‌ها فاصله گرفته و به شبکه‌ای پیچیده از قواعد رسمی و غیررسمی تبدیل شده است (Drache, 2018: 89).

در این چارچوب، اسناد بین‌المللی اقتصادی نقش مهمی در ایجاد نظم و پیش‌بینی‌پذیری ایفا می‌کنند. این اسناد با تعیین حقوق و تعهدات دولت‌ها، ایجاد سازوکارهای همکاری و تعیین استانداردهای مشترک، زمینه کاهش بی‌ثباتی و افزایش اعتماد در روابط اقتصادی را فراهم می‌کنند. با این حال، کارکرد این اسناد همواره خنثی و غیرسیاسی نیست. قواعد اقتصادی و مالی بین‌المللی در بسیاری از موارد در بستر روابط قدرت میان دولت‌ها شکل می‌گیرند و میزان تأثیرگذاری کشورها بر تدوین و اجرای آن‌ها یکسان نیست. به همین دلیل، نظام حقوقی اقتصادی بین‌المللی هم‌زمان واجد دو ویژگی همکاری و نابرابری است. از یک سو، قواعد مشترک امکان همکاری و تعامل اقتصادی را فراهم می‌کنند و از سوی دیگر، ساختار تصمیم‌گیری برخی نهادهای اقتصادی بین‌المللی می‌تواند بازتاب‌دهنده توزیع نابرابر قدرت اقتصادی و سیاسی در نظام بین‌المللی باشد.

این مسئله در خصوص کشورهای در حال توسعه و اقتصادهای تحت فشار خارجی اهمیت بیشتری دارد. وابستگی به شبکه‌های مالی و پرداخت بین‌المللی، دسترسی به منابع مالی خارجی و ضرورت رعایت استانداردهای بین‌المللی، از یک سو فرصت‌هایی برای مشارکت در اقتصاد جهانی ایجاد می‌کند و از سوی دیگر، آسیب‌پذیری دولت‌ها را در برابر تحولات و تصمیمات خارج از کنترل مستقیم آن‌ها افزایش می‌دهد. در این وضعیت، حاکمیت اقتصادی دولت‌ها با یک دوگانگی اساسی مواجه است: از یک طرف، مشارکت در نظام مالی جهانی برای رشد اقتصادی و دسترسی به منابع مالی ضروری است و از طرف دیگر، همین مشارکت ممکن است دولت‌ها را در برابر قواعد، نهادها و سازوکارهایی قرار دهد که قدرت تأثیرگذاری محدودی بر شکل‌گیری آن‌ها دارند. از این رو، بررسی نقش اسناد بین‌المللی اقتصادی در تحول نظام مالی جهانی باید هم‌زمان دو بعد همکاری و محدودیت را مورد توجه قرار دهد (Barros, 2019: 16-19).

بر اساس این مبانی، می‌توان گفت که اسناد بین‌المللی اقتصادی در فرآیند جهانی‌شدن، سه کارکرد اساسی داشته‌اند: نخست، ایجاد چارچوب حقوقی برای همکاری اقتصادی و مالی میان دولت‌ها؛ دوم، هماهنگ‌سازی و استانداردسازی مقررات ملی و نزدیک کردن نظام‌های مالی به یکدیگر؛ و سوم، انتقال بخشی از فرآیند تنظیم‌گری اقتصادی از سطح ملی به سطح بین‌المللی و فراملی. پیامد این فرآیند، شکل‌گیری نوعی نظام مالی جهانی چندلایه است که در آن دولت‌ها همچنان بازیگران اصلی هستند، اما در چارچوب قواعد و نهادهایی فعالیت می‌کنند که بخشی از آن‌ها در سطح بین‌المللی شکل گرفته است. در نتیجه، تحول نظام مالی جهانی در عصر جهانی‌شدن را باید حاصل تعامل میان سه عامل دانست: گسترش وابستگی متقابل اقتصادی، توسعه اسناد و نهادهای بین‌المللی اقتصادی و بازتعریف تدریجی حدود و شیوه اعمال حاکمیت اقتصادی دولت‌ها. این چارچوب نظری، مبنای تحلیل بخش‌های بعدی پژوهش درباره نقش اسناد بین‌المللی اقتصادی در شکل‌گیری نظام مالی جهانی و پیامدهای آن برای استقلال و حاکمیت اقتصادی دولت‌ها خواهد بود (Drache, 2018: 71).

۲. تحول نظام مالی جهانی و نقش اسناد بین‌المللی اقتصادی در شکل‌گیری آن

تحول نظام مالی جهانی را نمی‌توان جدا از دگرگونی‌های بنیادین در ساختار روابط بین‌الملل و اقتصاد جهانی بررسی کرد. نظام مالی معاصر حاصل فرآیندی تاریخی است که در آن، قواعد و نهادهای ملی به تدریج در معرض تعامل، هماهنگی و در مواردی محدودیت‌های ناشی از قواعد بین‌المللی قرار گرفته‌اند. در دوره‌های نخست شکل‌گیری روابط اقتصادی بین‌المللی، تنظیم امور پولی و مالی عمدتاً در صلاحیت دولت‌ها قرار داشت و هر دولت با اتکا به حاکمیت سرزمینی خود، نظام پولی، بانکی و مالی خویش را طراحی و اجرا می‌کرد. اگرچه روابط اقتصادی میان دولت‌ها وجود داشت، اما این روابط فاقد سطح گسترده‌ای از یکپارچگی و وابستگی متقابلی بود که در نظام مالی معاصر مشاهده می‌شود. در چنین شرایطی، اسناد بین‌المللی اقتصادی بیشتر ناظر بر تنظیم روابط دوجانبه یا چندجانبه محدود بودند و هنوز به شبکه‌ای گسترده از قواعد و استانداردهای فراملی تبدیل نشده بودند (Barros, 2019L 15).

تحولات اقتصادی و سیاسی نیمه نخست قرن بیستم، به‌ویژه آثار گسترده جنگ‌های جهانی و بحران‌های اقتصادی، ضرورت ایجاد سازوکارهای نهادی برای مدیریت روابط اقتصادی بین‌المللی را آشکار کرد. بحران بزرگ اقتصادی دهه ۱۹۳۰ نشان داد که بی‌ثباتی پولی و مالی در یک کشور می‌تواند آثار گسترده‌ای بر اقتصاد سایر کشورها داشته باشد و فقدان هماهنگی بین‌المللی می‌تواند بحران‌های داخلی را به بحران‌های فرامرزی تبدیل کند. این تجربه تاریخی، زمینه‌ساز شکل‌گیری رویکردی جدید نسبت به تنظیم روابط مالی بین‌المللی شد؛ رویکردی که بر ضرورت ایجاد نهادها و قواعد مشترک برای حفظ ثبات پولی، تسهیل مبادلات و جلوگیری از بی‌ثباتی‌های گسترده اقتصادی تأکید داشت. به این ترتیب، مسئله نظام مالی بین‌المللی به تدریج از حوزه صلاحیت انحصاری دولت‌ها خارج شد و به یکی از موضوعات مهم همکاری‌های چندجانبه تبدیل گردید. نقطه عطف مهم در این فرآیند، شکل‌گیری نظم اقتصادی بین‌المللی پس از



جنگ جهانی دوم بود. در این دوره، دولت‌ها تلاش کردند با ایجاد نهادها و قواعد مشترک، از تکرار بی‌ثباتی‌های اقتصادی گذشته جلوگیری کنند و چارچوبی نسبتاً منظم برای روابط پولی و مالی بین‌المللی ایجاد نمایند. تأسیس صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌المللی بازسازی و توسعه، که بعدها در مجموعه نهادهای بانک جهانی قرار گرفت، بیانگر انتقال بخشی از مسئولیت مدیریت مسائل اقتصادی از سطح ملی به سطح بین‌المللی بود. اسناد تأسیسی این نهادها، علاوه بر ایجاد سازمان‌های بین‌المللی، چارچوبی از حقوق و تعهدات دولت‌ها را در زمینه همکاری‌های پولی، ثبات مالی و تأمین مالی توسعه ایجاد کردند. در نتیجه، اسناد بین‌المللی اقتصادی از ابزارهای صرفاً قراردادی برای تنظیم روابط میان دولت‌ها فراتر رفته و به بنیان‌های حقوقی ساختار اقتصادی بین‌المللی تبدیل شدند. (Bamford, 2019: 72).

نظام شکل‌گرفته پس از جنگ جهانی دوم بر مبنای نوعی همکاری نهادی و هماهنگی اقتصادی استوار بود. هدف اصلی آن ایجاد ثبات در روابط پولی، جلوگیری از رقابت‌های مخرب ارزی و فراهم کردن شرایط لازم برای توسعه تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی بود. در این ساختار، دولت‌ها همچنان صاحبان اصلی صلاحیت اقتصادی باقی ماندند، اما پذیرفتند که اعمال برخی سیاست‌های اقتصادی خود را در چارچوب تعهدات بین‌المللی و قواعد مشترک تنظیم کنند. از این منظر، شکل‌گیری نظام مالی بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم را می‌توان نخستین مرحله مهم در فرآیند بازتعریف حاکمیت اقتصادی دولت‌ها دانست؛ زیرا دولت‌ها با پذیرش عضویت در نهادهای اقتصادی بین‌المللی، بخشی از اختیار تصمیم‌گیری خود را در چارچوب سازوکارهای همکاری بین‌المللی قرار دادند، هرچند این امر در آن زمان هنوز به معنای کاهش اساسی استقلال اقتصادی دولت‌ها نبود. با گذشت زمان، تحولات اقتصاد جهانی موجب شد که چارچوب اولیه نظام مالی بین‌المللی با تغییرات اساسی مواجه شود. افزایش حجم تجارت بین‌المللی، رشد شرکت‌های چندملیتی، گسترش بازارهای سرمایه و افزایش جریان‌های فرامرزی سرمایه موجب شد ارتباط میان اقتصادهای ملی به‌طور

فزاینده‌ای افزایش یابد. در چنین شرایطی، سیاست‌های اقتصادی یک دولت دیگر صرفاً پیامدهای داخلی نداشت و تصمیمات پولی، ارزی و مالی کشورها می‌توانست بر بازارهای مالی و اقتصادی سایر کشورها تأثیر بگذارد. این تحول، ضرورت توسعه قواعد و سازوکارهای جدید را افزایش داد و به گسترش اسناد بین‌المللی اقتصادی در حوزه‌های مختلف منجر شد (Grabel, 2018: 91).

در این مرحله، مفهوم نظام مالی جهانی نیز دچار تحول شد. نظام مالی دیگر صرفاً به روابط میان بانک‌های مرکزی و دولت‌ها محدود نبود، بلکه بازارهای سرمایه، بانک‌های تجاری فراملی، مؤسسات اعتباری، شرکت‌های سرمایه‌گذاری، شبکه‌های پرداخت و سازمان‌های تنظیم‌گر بین‌المللی را نیز دربرگرفت. این تحول موجب شد که بخش مهمی از تنظیم‌گری مالی در سطحی فراتر از دولت ملی شکل گیرد. در واقع، جهانی‌شدن مالی به ایجاد نوعی شبکه چندلایه از قواعد و نهادها انجامید که در آن، دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و بازیگران خصوصی در فرآیند تنظیم روابط مالی نقش دارند. چنین ساختاری، مفهوم سنتی حاکمیت اقتصادی را با چالش مواجه کرد؛ زیرا دولت‌ها دیگر تنها تنظیم‌کنندگان روابط مالی در قلمرو خود نبودند و تصمیمات آنان تحت تأثیر قواعد و استانداردهایی قرار گرفت که در سطوح مختلف بین‌المللی و فراملی شکل می‌گرفت. یکی از مهم‌ترین آثار این تحول، گسترش فرآیند استانداردسازی مالی بود. استانداردهای بین‌المللی در حوزه‌های بانکی، حسابداری، نظارت مالی، مبارزه با پول‌شویی، شفافیت مالی و مقابله با تأمین مالی فعالیت‌های غیرقانونی، به تدریج به بخش مهمی از ساختار نظام مالی جهانی تبدیل شدند. اگرچه همه این استانداردها الزاماً در قالب معاهدات رسمی و الزام‌آور شکل نگرفته‌اند، اما در عمل می‌توانند تأثیر قابل توجهی بر رفتار دولت‌ها و مؤسسات مالی داشته باشند. دولت‌ها برای حفظ دسترسی به بازارهای جهانی، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و برقراری روابط بانکی بین‌المللی، در بسیاری از موارد ناگزیر به هماهنگ‌سازی قوانین داخلی خود با این استانداردها هستند. بنابراین، تأثیر اسناد و قواعد بین‌المللی اقتصادی تنها از طریق تعهدات قراردادی مستقیم اعمال

نمی‌شود، بلکه سازوکارهای اقتصادی و نهادی نیز می‌توانند دولت‌ها را به پذیرش و اجرای قواعد خاصی سوق دهند (Barros, 2019: 24).

این تحول از منظر حقوقی اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا نشان می‌دهد که مرز میان حقوق بین‌الملل اقتصادی و مقررات داخلی اقتصادی به تدریج انعطاف‌پذیرتر شده است. در گذشته، قواعد اقتصادی داخلی عمدتاً در حوزه صلاحیت انحصاری دولت‌ها قرار داشتند، اما در نظام مالی جهانی‌شده، مقررات داخلی در حوزه‌هایی مانند نظارت بانکی، مبارزه با پول‌شویی، انتقال سرمایه و شفافیت مالی، به شدت تحت تأثیر استانداردهای بین‌المللی قرار گرفته‌اند. در نتیجه، حقوق اقتصادی داخلی و حقوق بین‌الملل اقتصادی در تعامل مستمر با یکدیگر قرار گرفته‌اند. این تعامل، از یک سو موجب افزایش هماهنگی و کاهش تعارض میان نظام‌های حقوقی می‌شود و از سوی دیگر، پرسش‌هایی را درباره حدود مشروعیت مداخله قواعد و نهادهای بین‌المللی در سیاست‌گذاری اقتصادی دولت‌ها مطرح می‌کند.

در این زمینه، باید میان همگرایی حقوقی و یکسان‌سازی کامل تمایز قائل شد. هدف اسناد بین‌المللی اقتصادی در بسیاری از موارد ایجاد نظامی کاملاً یکسان برای همه دولت‌ها نیست، بلکه ایجاد حداقل استانداردهای مشترک و تسهیل همکاری‌های اقتصادی است. با این حال، در عمل، تفاوت قدرت اقتصادی و سیاسی دولت‌ها می‌تواند موجب شود که برخی استانداردها بیش از آنکه حاصل مشارکت برابر همه دولت‌ها باشند، بازتاب‌دهنده دیدگاه‌ها و منافع قدرت‌های اقتصادی مسلط باشند. بنابراین، تحول نظام مالی جهانی را نمی‌توان صرفاً فرآیندی فنی و بی‌طرفانه دانست. قواعد مالی بین‌المللی در بستر روابط قدرت شکل می‌گیرند و اجرای آن‌ها نیز ممکن است آثار متفاوتی بر کشورهای توسعه‌یافته، در حال توسعه و کشورهای تحت تحریم داشته باشد.

تحولات چند دهه اخیر این مسئله را آشکارتر کرده است. نظام مالی جهانی از یک سو به سمت افزایش اتصال و وابستگی متقابل حرکت کرده و از سوی دیگر، در معرض روندهای جدیدی همچون رقابت ژئوپلیتیکی، تحریم‌های مالی و شکل‌گیری شبکه‌های

پرداخت جایگزین قرار گرفته است. در این وضعیت، زیرساخت‌های مالی که در ابتدا با هدف تسهیل مبادلات و افزایش کارایی اقتصادی ایجاد شده بودند، به تدریج به ابزارهایی برای اعمال فشار سیاسی و اقتصادی نیز تبدیل شده‌اند. نمونه برجسته این تحول، نقش شبکه‌های پیام‌رسانی مالی در دسترسی دولت‌ها به نظام پرداخت بین‌المللی است. پژوهش‌های حقوقی داخلی نشان می‌دهند که تحریم شبکه‌های پیام‌رسانی مالی، به‌ویژه سوئیفت، از مهم‌ترین ابزارهای تحریم مالی بوده و واکنش به آن موجب تلاش برخی کشورها برای ایجاد شبکه‌های جایگزین مانند SPFS روسیه و CIPS چین شده است. این تحول می‌تواند نشانه‌ای از آغاز تغییر در ساختار متمرکز نظام مالی جهانی و حرکت تدریجی به سمت ایجاد سازوکارهای موازی باشد.

از منظر سیاسی، چنین وضعیتی نشان می‌دهد که نظام مالی جهانی در معرض نوعی تناقض ساختاری قرار گرفته است. از یک طرف، جهانی‌شدن اقتصادی بر افزایش اتصال و همکاری میان دولت‌ها تأکید دارد و اسناد بین‌المللی اقتصادی نیز با هدف ایجاد قواعد مشترک و کاهش موانع اقتصادی شکل گرفته‌اند؛ از طرف دیگر، رقابت قدرت‌های بزرگ و استفاده از ابزارهای مالی برای تحقق اهداف سیاسی، موجب شده است که دسترسی به نظام مالی جهانی به مسئله‌ای مرتبط با قدرت و امنیت ملی تبدیل شود. در نتیجه، نظام مالی جهانی دیگر صرفاً یک ساختار اقتصادی نیست، بلکه بخشی از معماری قدرت در نظام بین‌الملل به شمار می‌رود (Bamford, 2019: 84).

تجربه ایران در این زمینه نمونه‌ای مهم برای تحلیل رابطه میان جهانی‌شدن مالی، اسناد بین‌المللی اقتصادی و حاکمیت اقتصادی دولت‌هاست. وابستگی نظام پرداخت‌های بین‌المللی به ارزهای مسلط و شبکه‌های مالی جهانی، آسیب‌پذیری اقتصاد کشورها را در برابر تحریم‌های مالی افزایش می‌دهد. در مطالعات داخلی، بر این نکته تأکید شده است که وابستگی پرداخت‌های تجارت فرامرزی به ارزهای جهان‌روا و سازوکارهای مالی تحت کنترل قدرت‌های بزرگ، می‌تواند آثار تحریم‌های اقتصادی را تشدید کند؛ در

مقابل، پیمان‌های پولی دوجانبه و استفاده از ارزهای ملی می‌تواند در شرایط خاص، بخشی از این آسیب‌پذیری را کاهش دهد (فیضی چکاب و اللهیاری پرگو، ۱۳۹۷). از این منظر، تحول نظام مالی جهانی را باید فرآیندی چندمرحله‌ای دانست. در مرحله نخست، ایجاد نهادها و اسناد بین‌المللی اقتصادی با هدف تأمین ثبات و همکاری صورت گرفت. در مرحله دوم، گسترش جهانی‌شدن اقتصادی و مالی موجب افزایش هماهنگی و استانداردسازی قواعد ملی شد. در مرحله سوم، بحران‌های مالی و تحولات ژئوپلیتیکی، محدودیت‌های ساختار موجود را آشکار کردند. در مرحله کنونی نیز نظام مالی جهانی با روندهایی مواجه است که می‌تواند به ایجاد ساختاری متکثرتر و چندقطبی‌تر منجر شوند. ظهور سازوکارهای پرداخت جایگزین، گسترش پیمان‌های پولی دوجانبه و منطقه‌ای و تلاش برای کاهش وابستگی به برخی ارزها و شبکه‌های مالی مسلط، همگی نشان‌دهنده تلاش دولت‌ها برای افزایش استقلال و تاب‌آوری مالی خود هستند.

در این میان، مسئله اصلی برای حقوق بین‌الملل اقتصادی آن است که آیا اسناد و نهادهای موجود توانایی پاسخ‌گویی به این تحولات را دارند یا خیر. قواعدی که در دوره‌ای برای ایجاد همکاری و یکپارچگی اقتصادی طراحی شده‌اند، اکنون باید با شرایطی مواجه شوند که در آن رقابت قدرت‌های بزرگ، تحریم‌های یک‌جانبه، فناوری‌های مالی جدید و شبکه‌های پرداخت جایگزین، ساختار سنتی نظام مالی جهانی را دگرگون کرده‌اند. بنابراین، نقش اسناد بین‌المللی اقتصادی دیگر صرفاً در ایجاد قواعد همکاری خلاصه نمی‌شود، بلکه باید از منظر آثار آنها بر توزیع قدرت، استقلال اقتصادی دولت‌ها و امکان دسترسی برابر به نظام مالی جهانی نیز بررسی شود (Barros, 2019: 25).

بر این اساس، تحول تاریخی نظام مالی جهانی نشان می‌دهد که اسناد بین‌المللی اقتصادی در شکل‌گیری این نظام نقشی دوگانه داشته‌اند. آنها از یک سو با ایجاد قواعد مشترک و نهادهای تخصصی، به افزایش همکاری و همگرایی اقتصادی کمک کرده‌اند و از سوی

دیگر، از طریق ایجاد تعهدات و استانداردهای فراملی، بخشی از آزادی عمل دولت‌ها را محدود ساخته‌اند. در دوره جدید، این دوگانگی با ظهور رقابت‌های ژئوپلیتیکی و سازوکارهای مالی جایگزین تشدید شده است. بنابراین، تحلیل نقش اسناد بین‌المللی اقتصادی در تحول نظام مالی جهانی مستلزم بررسی هم‌زمان ظرفیت آن‌ها برای ایجاد نظم و همکاری و قابلیت آن‌ها برای ایجاد محدودیت، وابستگی و حتی اعمال قدرت در روابط بین‌الملل است. همین دوگانگی، مبنای بررسی دقیق‌تر رابطه میان اسناد اقتصادی بین‌المللی و چالش‌های حاکمیت اقتصادی دولت‌ها در بخش بعدی خواهد بود.

۳. نقش اسناد بین‌المللی اقتصادی در همگرایی و استانداردسازی نظام‌های مالی

در فرآیند جهانی‌شدن اقتصادی، یکی از مهم‌ترین کارکردهای اسناد بین‌المللی اقتصادی، ایجاد زمینه‌های حقوقی و نهادی برای همگرایی نظام‌های مالی ملی است. این همگرایی به معنای از میان رفتن کامل تفاوت‌های حقوقی و اقتصادی میان دولت‌ها نیست، بلکه به فرآیندی اشاره دارد که طی آن، دولت‌ها در حوزه‌های مختلف مالی، بانکی، حسابداری، نظارت اقتصادی و شفافیت مالی، به سمت پذیرش اصول و استانداردهای مشترک حرکت می‌کنند. ضرورت این امر از آنجا ناشی می‌شود که گسترش روابط اقتصادی فرامرزی، در صورت استمرار تفاوت‌های شدید میان مقررات ملی، می‌تواند هزینه مبادلات، عدم اطمینان و ریسک‌های حقوقی را افزایش دهد. از این‌رو، اسناد بین‌المللی اقتصادی درصدد ایجاد حداقلی از هماهنگی میان نظام‌های حقوقی و مالی کشورها برآمده‌اند تا امکان تعامل و همکاری اقتصادی در محیطی نسبتاً قابل پیش‌بینی فراهم شود (Bamford, 2019: 67).

استانداردسازی مالی را باید یکی از مهم‌ترین جلوه‌های تأثیرگذاری قواعد بین‌المللی بر نظام‌های داخلی دانست. در محیط اقتصادی جهانی‌شده، سرمایه‌گذاران، بانک‌ها، شرکت‌های چندملیتی و مؤسسات مالی برای ارزیابی وضعیت اقتصادی و مالی کشورها و بنگاه‌ها به اطلاعات قابل مقایسه و قواعد نسبتاً هماهنگ نیاز دارند. در چنین شرایطی، استانداردهای مشترک مالی و حسابداری نقش مهمی در کاهش عدم تقارن اطلاعاتی و

افزایش قابلیت مقایسه اطلاعات ایفا می‌کنند. پژوهش‌های داخلی درباره همگرایی با استانداردهای بین‌المللی گزارشگری مالی نیز نشان داده‌اند که رشد تجارت جهانی و افزایش نیاز به قابلیت مقایسه اطلاعات مالی، موجب افزایش اهمیت استانداردهای مشترک در زنجیره گزارشگری مالی شده است؛ هرچند پذیرش این استانداردها دارای آثار اقتصادی، سیاسی و اجتماعی متفاوتی برای کشورهاست (مشایخ، شریفی و رضایی، ۱۳۹۱) از منظر حقوقی، استانداردسازی مالی فرآیندی است که در آن قواعد و معیارهای مشترک، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم بر قوانین و مقررات داخلی دولت‌ها اثر می‌گذارند. این استانداردها ممکن است در قالب معاهدات الزام‌آور، تصمیمات نهادهای بین‌المللی، مقررات سازمان‌های تخصصی یا حتی اسناد غیرالزام‌آور و توصیه‌های فنی ایجاد شوند. با وجود تفاوت در ماهیت حقوقی این اسناد، تأثیر عملی آن‌ها در بسیاری از موارد قابل توجه است؛ زیرا دولت‌ها برای حفظ روابط اقتصادی بین‌المللی، جذب سرمایه خارجی، دسترسی به بازارهای مالی و حفظ اعتبار نظام مالی خود، ناگزیرند بخش قابل توجهی از مقررات داخلی را با استانداردهای پذیرفته‌شده بین‌المللی هماهنگ کنند. در نتیجه، فرآیند جهانی‌شدن اقتصادی موجب شده است که مرز میان قواعد الزام‌آور حقوقی و استانداردهای فنی و حرفه‌ای تا حدی پیچیده شود و برخی اسناد فاقد ضمانت اجرای سنتی، از طریق سازوکارهای اقتصادی و نهادی، آثار الزام‌آور غیرمستقیم پیدا کنند (Gabel, 2018: 36).

این مسئله را می‌توان در حوزه استانداردهای بین‌المللی گزارشگری مالی به وضوح مشاهده کرد. پذیرش یا همگرایی با استانداردهای بین‌المللی، از یک سو می‌تواند موجب افزایش شفافیت، قابلیت مقایسه و اعتماد سرمایه‌گذاران شود، اما از سوی دیگر، اجرای آن نیازمند سازگاری با ساختار حقوقی، اقتصادی و نهادی هر کشور است. مطالعه انجام‌شده درباره ایران نشان می‌دهد که اجرای استانداردهای بین‌المللی گزارشگری مالی با چالش‌هایی همچون محیط اقتصادی، آموزش، زیرساخت‌های اندازه‌گیری، حسابرسی ارزش منصفانه و مقاومت در برابر تغییر مواجه است؛ در مقابل، افزایش دقت، شفافیت و

قابلیت مقایسه اطلاعات مالی از مهم ترین فرصت های این فرآیند محسوب می شود (مرادی، جعفری داردور و حسین زاده، ۱۳۹۸) این یافته نشان می دهد که پذیرش استانداردهای بین المللی صرفاً یک اقدام فنی و حسابداری نیست، بلکه مستلزم تغییرات حقوقی، نهادی و مدیریتی در ساختار اقتصادی کشورهاست. از همین منظر، همگرایی مالی را نمی توان با یکسان سازی کامل نظام های اقتصادی اشتباه گرفت. هر کشور دارای ویژگی های خاص حقوقی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است و همین تفاوت ها موجب می شود که اجرای یکسان قواعد بین المللی در همه کشورها با نتایج مشابه همراه نباشد. بنابراین، مسئله اساسی در فرآیند استانداردسازی، نحوه برقراری تعادل میان ضرورت هماهنگی بین المللی و حفظ ظرفیت های بومی نظام های حقوقی و اقتصادی است. تجربه ایران در زمینه پذیرش استانداردهای بین المللی نشان می دهد که تفاوت میان ساختارهای حقوقی و اقتصادی داخلی و منطق حاکم بر برخی استانداردهای بین المللی می تواند اجرای کامل آنها را با دشواری مواجه کند. در حوزه نظام بانکی ایران نیز پژوهش ها نشان داده اند که ساختارهای حقوقی، سیاستی و مدیریتی موجود می توانند با منطق برخی استانداردهای بین المللی، از جمله مبنای ارزش منصفانه، فاصله ایجاد کنند و همین امر بر امکان و کیفیت اجرای این استانداردها اثرگذار است (Grabel, 2018: 35).

از این رو، اسناد بین المللی اقتصادی در فرآیند همگرایی مالی، صرفاً قواعدی برای هماهنگ سازی فنی نیستند، بلکه بر ساختار سیاست گذاری اقتصادی دولت ها نیز تأثیر می گذارند. هنگامی که دولت ها استانداردهای بین المللی را می پذیرند، ناگزیر باید قوانین، نهادها و رویه های داخلی خود را با الزامات جدید هماهنگ کنند. این امر در حوزه هایی مانند گزارشگری مالی، نظارت بانکی، شفافیت مالی، مقابله با پولشویی و کنترل جریان های مالی اهمیت بیشتری دارد. به عنوان مثال، پذیرش استانداردهای بین المللی در حوزه مبارزه با پولشویی و تأمین مالی فعالیت های غیرقانونی، مستلزم ایجاد نهادهای داخلی، اصلاح قوانین کیفری و اقتصادی و توسعه سازوکارهای تبادل اطلاعات است. در این وضعیت، قواعد بین المللی بدون آنکه لزوماً مستقیماً در نظام حقوقی داخلی اجرا

شوند، از طریق فرآیندهای قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری ملی وارد ساختار حقوقی دولت‌ها می‌شوند. این فرآیند، نمونه‌ای از تأثیرگذاری غیرمستقیم حقوق بین‌الملل اقتصادی بر حاکمیت داخلی دولت‌هاست. دولت‌ها از نظر حقوقی ممکن است اختیار تصویب یا عدم تصویب برخی اسناد را داشته باشند، اما در عمل، فشارهای ناشی از وابستگی اقتصادی و نیاز به مشارکت در بازارهای جهانی می‌تواند دامنه انتخاب آن‌ها را محدود کند. به عبارت دیگر، حاکمیت اقتصادی در عصر جهانی‌شدن صرفاً بر مبنای اختیار رسمی دولت سنجیده نمی‌شود، بلکه توانایی واقعی دولت برای انتخاب مستقل سیاست‌های اقتصادی نیز اهمیت دارد. اگر دولت برای حفظ ارتباط با نظام مالی جهانی ناگزیر به پذیرش مجموعه‌ای از استانداردها باشد، حتی در صورت وجود اختیار رسمی، استقلال عملی آن در سیاست‌گذاری اقتصادی محدود خواهد شد.

البته این محدودیت الزاماً به معنای نفی حاکمیت یا نقض حقوق دولت‌ها نیست. در بسیاری از موارد، دولت‌ها با آگاهی از پیامدهای اقتصادی و سیاسی، به اسناد و استانداردهای بین‌المللی می‌پیوندند و بخشی از اختیارات خود را در چارچوب همکاری متقابل تنظیم می‌کنند. بنابراین، مسئله را باید در قالب تحول مفهوم حاکمیت تحلیل کرد. حاکمیت اقتصادی در نظام جهانی‌شده به سمت نوعی حاکمیت تعاملی و وابسته به همکاری حرکت کرده است. دولت‌ها برای دستیابی به اهداف اقتصادی خود ناگزیرند با نهادهای بین‌المللی و سایر دولت‌ها همکاری کنند و در نتیجه، بخشی از سیاست‌گذاری اقتصادی آنان در چارچوب قواعدی شکل می‌گیرد که حاصل تصمیم‌گیری مشترک است (Bamford, 2019: 87). با وجود این، مسئله نابرابری در فرآیند تدوین و اجرای استانداردهای بین‌المللی همچنان باقی است. همه دولت‌ها از ظرفیت یکسانی برای تأثیرگذاری بر تدوین قواعد مالی جهانی برخوردار نیستند. دولت‌های قدرتمند اقتصادی معمولاً از ظرفیت بیشتری برای تأثیرگذاری بر نهادهای بین‌المللی و تعیین استانداردهای جهانی برخوردارند، در حالی که کشورهای درحال توسعه غالباً در موقعیت پذیرنده قواعد قرار می‌گیرند. به همین دلیل، همگرایی مالی اگرچه می‌تواند موجب افزایش

همکاری و کاهش هزینه‌های مبادلات شود، ممکن است به بازتولید نابرابری ساختاری در نظام اقتصادی بین‌المللی نیز منجر شود. این موضوع به‌ویژه زمانی اهمیت می‌یابد که استانداردهای بین‌المللی بدون توجه کافی به تفاوت‌های ساختاری کشورها طراحی و اجرا شوند. در این زمینه، نمونه استانداردهای مالی اسلامی نیز قابل توجه است. گسترش بانکداری و مالی اسلامی، ضرورت ایجاد قواعد و استانداردهای مشترک را در سطح بین‌المللی افزایش داده است. با این حال، پژوهش‌های انجام‌شده درباره نظام مالی اسلامی نشان می‌دهد که میان استانداردهای نهادهای بین‌المللی فعال در حوزه مالی اسلامی و مقررات داخلی کشورها، در برخی موارد تفاوت‌هایی وجود دارد و همین امر ضرورت سازوکارهای هماهنگ‌کننده و نظارت تخصصی را افزایش می‌دهد این تجربه نشان می‌دهد که حتی در حوزه‌هایی که هدف اصلی، ایجاد چارچوب‌های مشترک برای همکاری بین‌المللی است، ویژگی‌های حقوقی و نهادی کشورها همچنان نقش تعیین‌کننده‌ای در نحوه اجرای قواعد دارند (Collins, 2019: 81).

بنابراین، نقش اسناد بین‌المللی اقتصادی در استانداردسازی نظام مالی جهانی را باید در قالب یک رابطه دوسویه تحلیل کرد. از یک سو، دولت‌ها از طریق پذیرش قواعد و استانداردهای مشترک، به افزایش هماهنگی و پیش‌بینی‌پذیری نظام مالی جهانی کمک می‌کنند؛ از سوی دیگر، همین قواعد بر ساختارهای داخلی دولت‌ها اثر گذاشته و آن‌ها را به اصلاح قوانین و سیاست‌های اقتصادی خود وادار می‌سازند. این رابطه دوسویه، یکی از مهم‌ترین جلوه‌های تحول حاکمیت اقتصادی در عصر جهانی‌شدن است. دولت‌ها همچنان در مرکز نظام حقوقی و اقتصادی بین‌المللی قرار دارند، اما اعمال صلاحیت آن‌ها در شبکه‌ای از تعهدات، استانداردها و وابستگی‌های متقابل انجام می‌شود. در نهایت، می‌توان گفت که اسناد بین‌المللی اقتصادی با ایجاد زبان مشترک و قواعد هماهنگ، نقش مهمی در شکل‌گیری نظام مالی جهانی ایفا کرده‌اند؛ اما این فرآیند همگرایی نه کامل و نه یک‌طرفه است. تفاوت ساختارهای اقتصادی و حقوقی، نابرابری قدرت میان دولت‌ها، بحران‌های مالی و رقابت‌های ژئوپلیتیکی، همگی موجب شده‌اند

که نظام مالی جهانی به جای حرکت به سمت یکپارچگی کامل، به ساختاری چندلایه و پیچیده تبدیل شود. در چنین ساختاری، همگرایی و واگرایی به‌طور هم‌زمان وجود دارند و دولت‌ها از یک سو برای مشارکت در اقتصاد جهانی به پذیرش قواعد مشترک نیازمندند و از سوی دیگر، برای حفظ استقلال اقتصادی خود در برابر گسترش الزامات فراملی مقاومت می‌کنند. همین تعارض، زمینه بررسی بعد مهم‌تری از موضوع، یعنی تأثیر اسناد بین‌المللی اقتصادی بر تحدید و بازتعریف حاکمیت اقتصادی دولت‌ها را فراهم می‌سازد.

۴. اسناد بین‌المللی اقتصادی و چالش‌های حاکمیت اقتصادی دولت‌ها

گسترش اسناد بین‌المللی اقتصادی در عصر جهانی‌شدن، مفهوم سنتی حاکمیت اقتصادی دولت‌ها را با تحولات مهمی مواجه ساخته است. در برداشت کلاسیک، دولت بر اساس اصل حاکمیت، اختیار گسترده‌ای در تعیین سیاست‌های پولی، مالی، تجاری و بانکی خود داشت و تصمیم‌گیری در این حوزه‌ها عمدتاً در قلمرو صلاحیت داخلی قرار می‌گرفت. با این حال، افزایش وابستگی متقابل اقتصادی و گسترش روابط مالی فرامرزی موجب شده است که تصمیمات اقتصادی دولت‌ها بیش از گذشته تحت تأثیر قواعد و تعهدات بین‌المللی قرار گیرد. دولت‌ها برای مشارکت در اقتصاد جهانی و بهره‌مندی از ظرفیت‌های نظام مالی بین‌المللی، ناگزیر به پذیرش مجموعه‌ای از قواعد و استانداردهایی هستند که دامنه آزادی عمل آن‌ها را در برخی حوزه‌ها محدود می‌کند. این وضعیت نشان‌دهنده زوال حاکمیت اقتصادی نیست، بلکه بیانگر تغییر شیوه اعمال آن از استقلال مطلق به حاکمیتی وابسته به همکاری و تعهدات بین‌المللی است (Collins, 2019: 128). یکی از مهم‌ترین جلوه‌های این تحول، محدود شدن امکان اتخاذ سیاست‌های اقتصادی کاملاً مستقل است. عضویت در سازمان‌ها و نهادهای اقتصادی بین‌المللی، پذیرش تعهدات ناشی از موافقت‌نامه‌های اقتصادی و هماهنگی با استانداردهای مالی جهانی، دولت‌ها را ملزم می‌کند سیاست‌های خود را با الزامات گسترده‌تری هماهنگ کنند. در حوزه مالی، این محدودیت می‌تواند در زمینه سیاست‌های

ارزی، مقررات بانکی، نظارت بر جریان سرمایه، شفافیت مالی و تنظیم روابط بانکی بین‌المللی نمایان شود. به‌عنوان نمونه، دولت‌ها برای حفظ ارتباط با شبکه‌های مالی جهانی و دسترسی به منابع سرمایه‌ای، معمولاً ناگزیر به پذیرش استانداردهایی هستند که در سطح بین‌المللی شکل گرفته‌اند. در نتیجه، حاکمیت اقتصادی در عمل با نوعی محدودیت ساختاری مواجه می‌شود؛ زیرا عدم رعایت قواعد پذیرفته‌شده ممکن است به کاهش اعتبار مالی، محدودیت در روابط بانکی و کاهش دسترسی به بازارهای بین‌المللی منجر شود. با این حال، این محدودیت را نمی‌توان صرفاً نتیجه تحمیل قواعد از سوی نهادهای بین‌المللی دانست. بسیاری از تعهدات اقتصادی بین‌المللی بر اساس رضایت دولت‌ها ایجاد می‌شوند و دولت‌ها با پیوستن به معاهدات و سازمان‌های اقتصادی، آگاهانه بخشی از اختیارات خود را در چارچوب همکاری جمعی تنظیم می‌کنند. از این‌رو، مسئله اساسی، تعارض میان حاکمیت و همکاری بین‌المللی نیست، بلکه نحوه برقراری تعادل میان این دو است. دولت‌ها از یک سو برای حفظ استقلال اقتصادی خود به آزادی عمل نیاز دارند و از سوی دیگر، بدون همکاری و مشارکت در نظام اقتصادی جهانی، امکان استفاده کامل از فرصت‌های تجارت، سرمایه‌گذاری و ارتباطات مالی بین‌المللی را نخواهند داشت. بنابراین، جهانی‌شدن دولت‌ها را با انتخابی میان «استقلال کامل» و «وابستگی کامل» مواجه نکرده، بلکه الگوی جدیدی از حاکمیت اقتصادی را شکل داده است که در آن استقلال در بستر وابستگی متقابل اعمال می‌شود (Lessambo, 2015: 34). چالش مهم‌تر زمانی ایجاد می‌شود که قواعد و استانداردهای بین‌المللی اقتصادی تحت تأثیر نابرابری قدرت میان دولت‌ها شکل بگیرند. همه کشورها از ظرفیت برابر برای تأثیرگذاری بر فرآیند تدوین قواعد مالی و اقتصادی بین‌المللی برخوردار نیستند. در چنین شرایطی، کشورهای درحال توسعه ممکن است در موقعیتی قرار گیرند که بیشتر پذیرنده قواعد باشند تا مشارکت‌کننده مؤثر در فرآیند ایجاد آن‌ها. این وضعیت می‌تواند شکاف میان حاکمیت رسمی و حاکمیت واقعی دولت‌ها را افزایش دهد؛ زیرا دولت ممکن است از نظر حقوقی دارای اختیار تصمیم‌گیری باشد، اما در عمل به دلیل

وابستگی اقتصادی و نیاز به دسترسی به نظام مالی جهانی، گزینه‌های محدودی برای انتخاب سیاست‌های مستقل داشته باشد. تحریم‌های اقتصادی و مالی نمونه روشنی از این چالش هستند. در نظام مالی جهانی شده، دسترسی به شبکه‌های پرداخت، بانک‌های بین‌المللی و زیرساخت‌های انتقال سرمایه، نقش مهمی در مشارکت اقتصادی کشورها دارد. محرومیت از این شبکه‌ها می‌تواند آثار گسترده‌ای بر تجارت خارجی، انتقال منابع و روابط بانکی کشورها ایجاد کند. پژوهش‌های داخلی درباره تحریم سوئیفت نشان داده‌اند که محدودیت دسترسی به شبکه‌های پیام‌رسانی مالی می‌تواند به یکی از ابزارهای مؤثر فشار اقتصادی تبدیل شود و همین امر برخی کشورها را به سمت ایجاد سازوکارهای جایگزین سوق داده است از این منظر، چالش حاکمیت اقتصادی تنها ناشی از تعهدات قراردادی نیست، بلکه از وابستگی ساختاری به زیرساخت‌هایی نیز ناشی می‌شود که کنترل آن‌ها در اختیار همه دولت‌ها به صورت برابر قرار ندارد (Vlcek, 2018: 260).

در چنین شرایطی، مفهوم حاکمیت اقتصادی نیازمند بازتعریف است. حاکمیت در عصر جهانی شدن دیگر صرفاً به معنای توانایی دولت برای تصمیم‌گیری مستقل در داخل مرزهای سرزمینی نیست، بلکه توانایی دولت برای حفظ ظرفیت تصمیم‌گیری و تأمین منافع اقتصادی خود در شبکه‌ای از روابط و تعهدات بین‌المللی نیز اهمیت دارد. از این رو، دولت‌هایی که بتوانند ضمن مشارکت در نظام مالی جهانی، وابستگی‌های آسیب‌پذیرکننده خود را کاهش دهند و ظرفیت‌های نهادی و فناورانه مستقل ایجاد کنند، از حاکمیت اقتصادی مؤثرتری برخوردار خواهند بود. تجربه کشورهایی که به دنبال توسعه پیمان‌های پولی دوجانبه و سازوکارهای پرداخت جایگزین هستند نیز در همین چارچوب قابل تحلیل است؛ زیرا این اقدامات با هدف کاهش آسیب‌پذیری در برابر محدودیت‌های شبکه‌های مالی مسلط صورت می‌گیرد (فیضی چکاب و الهیاری پرگو، ۱۳۹۷). بنابراین، اسناد بین‌المللی اقتصادی از یک سو ابزار همکاری، ثبات و پیش‌بینی‌پذیری در روابط مالی جهانی هستند و از سوی دیگر، می‌توانند از طریق ایجاد

تعهدات، استانداردها و وابستگی‌های نهادی، دامنه انتخاب‌های اقتصادی دولت‌ها را محدود کنند. چالش اصلی در این زمینه، ایجاد تعادل میان ضرورت هماهنگی بین‌المللی و حفظ ظرفیت دولت‌ها برای تصمیم‌گیری مستقل است. به نظر می‌رسد پاسخ به این چالش در گرو حرکت به سمت نظامی عادلانه‌تر و مشارکتی‌تر است که در آن قواعد اقتصادی بین‌المللی نه تنها موجب افزایش همگرایی، بلکه زمینه‌ساز حفظ تنوع و استقلال مشروع نظام‌های اقتصادی ملی نیز باشد.

۵. اسناد بین‌المللی اقتصادی و تحول حکمرانی مالی جهانی

۴۲۷

گسترش اسناد بین‌المللی اقتصادی، علاوه بر تنظیم روابط مستقیم میان دولت‌ها، موجب تحول در شیوه حکمرانی نظام مالی جهانی شده است. در الگوی سنتی روابط بین‌الملل، دولت‌ها مهم‌ترین بازیگران تنظیم‌کننده روابط اقتصادی محسوب می‌شدند؛ اما جهانی‌شدن اقتصادی، افزایش وابستگی متقابل، توسعه نهادهای بین‌المللی و گسترش نقش بازیگران غیردولتی، ساختار حکمرانی اقتصادی را از الگوی صرفاً دولت‌محور فاصله داده است. در شرایط کنونی، قواعد مؤثر بر نظام مالی جهانی نه تنها از طریق قوانین داخلی دولت‌ها، بلکه در تعامل میان سازمان‌های بین‌المللی، نهادهای تخصصی، بانک‌های مرکزی، مؤسسات مالی و شبکه‌های فرامرزی شکل می‌گیرد. از این منظر، جهانی‌شدن موجب شده است که انحصار دولت‌ها بر فرآیندهای حکمرانی تا حدی کاهش یابد و حکمرانی جهانی در حوزه‌های مختلف اقتصادی و مالی گسترش پیدا کند (شریفی طرازکوهی و مدرس سبزواری، ۱۳۹۶؛ مقامی و کدخدایی، ۱۳۹۷).

اسناد بین‌المللی اقتصادی در این ساختار، نقش مهمی در ایجاد چارچوب‌های مشترک برای هماهنگی سیاست‌های مالی و اقتصادی دولت‌ها ایفا می‌کنند. موافقت‌نامه‌های تأسیسی نهادهای مالی بین‌المللی، اسناد مربوط به همکاری‌های اقتصادی و مالی و استانداردهای بین‌المللی، مجموعه‌ای از اصول و قواعد را ایجاد کرده‌اند که دولت‌ها را به همکاری و هماهنگی بیشتر سوق می‌دهد. این اسناد اگرچه در بسیاری از موارد حاکمیت دولت‌ها را به‌طور کامل نفی نمی‌کنند، اما اعمال صلاحیت اقتصادی دولت‌ها را در



چارچوب تعهدات و قواعد بین‌المللی قرار می‌دهند. بنابراین، تحول حکمرانی مالی جهانی را باید نتیجه تعامل میان حاکمیت ملی و سازوکارهای همکاری بین‌المللی دانست؛ تعاملی که در آن دولت‌ها همچنان نقش اساسی دارند، اما تصمیم‌گیری اقتصادی آنان در محیطی متأثر از قواعد و نهادهای فراملی صورت می‌گیرد (قنبری جهرمی و عباسی، ۱۳۹۵).

یکی از ویژگی‌های مهم حکمرانی مالی جهانی، چندسطحی بودن آن است. در این ساختار، تنظیم روابط مالی در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی به صورت هم‌زمان انجام می‌شود. دولت‌ها قوانین داخلی خود را تصویب و اجرا می‌کنند، اما این قوانین در حوزه‌هایی مانند مبارزه با پول‌شویی، شفافیت مالی، انتقال سرمایه و نظارت بانکی، تحت تأثیر استانداردها و تعهدات بین‌المللی قرار دارند. از این رو، نظام مالی جهانی از طریق شبکه‌ای از قواعد و نهادها اداره می‌شود و نمی‌توان آن را صرفاً محصول تصمیمات یک دولت یا یک سازمان بین‌المللی دانست. این وضعیت، مفهوم سنتی حاکمیت را نیز متحول کرده است؛ زیرا دولت‌ها برای حل مسائل اقتصادی فرامرزی ناگزیر از همکاری با نهادها و بازیگرانی هستند که خارج از ساختار ملی قرار دارند (قنبری جهرمی و عباسی، ۱۳۹۵؛ مقامی و کدخدایی، ۱۳۹۷).

باین‌حال، حکمرانی مالی جهانی با مسئله مهم مشروعیت و توزیع نابرابر قدرت نیز مواجه است. همه دولت‌ها از ظرفیت برابر برای مشارکت در فرآیند تدوین قواعد اقتصادی و مالی بین‌المللی برخوردار نیستند و تفاوت قدرت اقتصادی می‌تواند بر ساختار تصمیم‌گیری نهادهای بین‌المللی اثر بگذارد. در نتیجه، میان برابری رسمی دولت‌ها در حقوق بین‌الملل و میزان واقعی نفوذ آن‌ها در فرآیند شکل‌گیری قواعد اقتصادی، فاصله ایجاد می‌شود. همین مسئله موجب شده است که بحث دموکراتیک‌سازی نظم بین‌المللی و افزایش مشارکت دولت‌های در حال توسعه در فرآیند تصمیم‌گیری جهانی اهمیت بیشتری پیدا کند از سوی دیگر، گسترش حکمرانی مالی جهانی به معنای حذف کامل نقش دولت‌ها نیست. دولت‌ها همچنان مسئول اجرای

بسیاری از قواعد بین‌المللی در نظام حقوقی داخلی خود هستند و بدون همکاری آن‌ها، بخش مهمی از استانداردهای اقتصادی قابلیت اجرای مؤثر نخواهد داشت. به همین دلیل، رابطه میان دولت و نهادهای بین‌المللی را باید رابطه‌ای تعاملی دانست. دولت‌ها از یک سو با مشارکت در ایجاد قواعد بین‌المللی، بخشی از صلاحیت خود را در چارچوب همکاری جمعی اعمال می‌کنند و از سوی دیگر، از طریق اجرای این قواعد در سطح داخلی، در تحقق حکمرانی مالی جهانی نقش دارند. بنابراین، حکمرانی جهانی جایگزین کامل حاکمیت ملی نشده، بلکه الگوی جدیدی از توزیع و اعمال صلاحیت را ایجاد کرده است (Collins, 2019: 162).

تحولات اخیر در حوزه تحریم‌های مالی نیز نشان‌دهنده پیوند میان حکمرانی مالی و ساختار قدرت در نظام بین‌الملل است. زیرساخت‌های مالی و شبکه‌های پرداخت که در ابتدا با هدف تسهیل مبادلات ایجاد شده بودند، در برخی موارد به ابزار اعمال فشار سیاسی و اقتصادی تبدیل شده‌اند. تحریم شبکه‌های پیام‌رسانی مالی و واکنش کشورها از طریق ایجاد سازوکارهای جایگزین، نمونه‌ای از این تحول است. پژوهش‌های جدید نشان می‌دهد که محدودیت‌های اعمال‌شده علیه شبکه‌هایی مانند سوئیفت، کشورهایی را به توسعه سازوکارهای جایگزین مانند SPFS روسیه و CIPS چین سوق داده و از این طریق بر ساختار و چشم‌انداز نظام مالی جهانی اثر گذاشته است بر این اساس، حکمرانی مالی جهانی در وضعیت کنونی میان دو روند متعارض قرار دارد. از یک سو، افزایش وابستگی متقابل اقتصادی و گسترش مشکلات فرامرزی، نیاز به قواعد مشترک و همکاری بین‌المللی را افزایش داده است؛ از سوی دیگر، رقابت قدرت‌های بزرگ و استفاده سیاسی از ابزارهای مالی، موجب حرکت برخی کشورها به سمت ایجاد سازوکارهای مستقل و منطقه‌ای شده است. در نتیجه، نظام مالی جهانی به‌جای حرکت قطعی به سمت یکپارچگی کامل، در حال شکل‌گیری به‌صورت ساختاری چندلایه و متکثر است. بنابراین، اسناد بین‌المللی اقتصادی در تحول حکمرانی مالی جهانی نقشی دوگانه دارند. این اسناد از یک سو زمینه همکاری، هماهنگی و ثبات را فراهم می‌کنند و

از سوی دیگر، در بستر نابرابری قدرت و رقابت‌های ژئوپلیتیکی ممکن است به ابزار اعمال نفوذ اقتصادی تبدیل شوند. از این رو، آینده حکمرانی مالی جهانی به میزان توانایی نظام بین‌المللی در ایجاد تعادل میان ضرورت هماهنگی اقتصادی، حفظ حاکمیت دولت‌ها و تأمین مشارکت عادلانه کشورها در فرآیند تصمیم‌گیری بستگی دارد. در این چارچوب، تحول حکمرانی مالی جهانی را باید نه به معنای حذف دولت‌ها، بلکه به معنای بازتوزیع و بازتنظیم صلاحیت اقتصادی میان دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی و شبکه‌های فرامرزی دانست.

۶. تحریم‌های اقتصادی و مالی و تأثیر آن‌ها بر تحول نظام مالی جهانی

تحریم‌های اقتصادی و مالی در دهه‌های اخیر به یکی از مهم‌ترین ابزارهای اعمال قدرت در روابط بین‌الملل تبدیل شده‌اند و تأثیر قابل توجهی بر ساختار نظام مالی جهانی گذاشته‌اند. تحریم‌های مالی برخلاف تحریم‌های سنتی تجاری، مستقیماً دسترسی دولت‌ها، بانک‌ها و مؤسسات اقتصادی را به منابع مالی، شبکه‌های پرداخت، نظام بانکی و جریان‌های سرمایه تحت تأثیر قرار می‌دهند. از این رو، گسترش این نوع تحریم‌ها نشان می‌دهد که نظام مالی جهانی علاوه بر کارکرد اقتصادی، به بخشی از سازوکارهای قدرت و فشار سیاسی در نظام بین‌المللی تبدیل شده است. در این میان، اسناد و قواعد بین‌المللی اقتصادی نیز با چالش مهمی مواجه شده‌اند؛ زیرا از یک سو باید زمینه همکاری و دسترسی برابر به نظام مالی جهانی را فراهم کنند و از سوی دیگر، در برابر استفاده ابزاری از زیرساخت‌ها و سازوکارهای مالی برای اعمال فشار سیاسی قرار گرفته‌اند. تحریم‌های مالی می‌توانند از طریق محدود کردن دسترسی به بانک‌ها، منابع ارزی، شبکه‌های انتقال پیام‌های مالی، بازارهای سرمایه و جریان‌های سرمایه‌گذاری، آثار گسترده‌ای بر حاکمیت اقتصادی دولت‌ها ایجاد کنند. در واقع، هرچه اقتصاد کشورها به شبکه‌های مالی جهانی وابسته‌تر شود، آسیب‌پذیری آن‌ها در برابر قطع یا محدود شدن این ارتباطات نیز افزایش می‌یابد. پژوهش‌های اقتصادی درباره ایران نشان داده‌اند که تشدید تحریم‌ها می‌تواند از طریق کاهش درآمدهای ارزی، محدود کردن دسترسی به

سرمایه و کالاهای واسطه‌ای و افزایش نااطمینانی، آثار گسترده‌ای بر فعالیت‌های اقتصادی داشته باشد (کشاوری حداد، ابونوری و جهانی، ۱۳۹۹). همچنین، مطالعات انجام‌شده درباره تحریم‌های مالی و اقتصاد ایران نشان می‌دهد که این تحریم‌ها بر شاخص‌های مختلف اقتصادی از جمله رشد اقتصادی، تورم، نرخ ارز و نابرابری درآمدی تأثیر گذاشته‌اند.

از منظر حقوقی، تحریم‌های اقتصادی و مالی دارای ابعاد پیچیده‌ای هستند؛ زیرا مشروعیت و آثار حقوقی آن‌ها به منشأ وضع تحریم، مبنای حقوقی و نحوه اجرای آن بستگی دارد. میان تحریم‌هایی که در چارچوب تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل متحد وضع می‌شوند و اقدامات محدودکننده یک‌جانبه دولت‌ها تفاوت اساسی وجود دارد. تحریم‌های یک‌جانبه، به‌ویژه زمانی که آثار فراسرزمینی پیدا می‌کنند، پرسش‌هایی جدی درباره اصل عدم مداخله، حاکمیت دولت‌ها و حدود صلاحیت دولت تحریم‌کننده ایجاد می‌کنند. در ادبیات حقوقی ایران نیز بر ضرورت بررسی تحریم‌های اقتصادی از منظر قواعد حقوق بین‌الملل و مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها تأکید شده است؛ به‌ویژه در مواردی که اجرای تحریم‌ها با تعهدات معاهده‌ای، اصول دادرسی عادلانه یا محدودیت‌های حقوق بین‌الملل درباره اعمال فراسرزمینی قوانین داخلی تعارض پیدا می‌کند (شریفی طرازکوهی و مدرس سبزواری، ۱۳۹۶).

اهمیت تحریم‌های مالی در تحول نظام مالی جهانی، به‌ویژه در ارتباط با شبکه‌های پیام‌رسانی و زیرساخت‌های پرداخت، آشکارتر می‌شود. شبکه‌هایی مانند سوئیفت در اصل با هدف تسهیل ارتباطات مالی بین‌المللی ایجاد شده‌اند، اما استفاده از محدودیت دسترسی به این شبکه‌ها نشان داده است که زیرساخت‌های مالی می‌توانند به ابزار اعمال فشار سیاسی نیز تبدیل شوند. پژوهش‌های حقوقی اخیر در ایران درباره پیام‌رسانی مالی و حقوق بین‌الملل نشان داده‌اند که تحریم سوئیفت و تلاش کشورهای تحریم‌شده برای ایجاد شبکه‌های جایگزین، از جمله SPFS روسیه و CIPS چین، چشم‌انداز نظام مالی جهانی را تحت تأثیر قرار داده است. این تحول از منظر حاکمیت اقتصادی اهمیت



اساسی دارد؛ زیرا دسترسی به نظام مالی جهانی دیگر صرفاً به تصمیم داخلی یک دولت وابسته نیست، بلکه به عضویت و ارتباط آن دولت با شبکه‌ای از نهادها و زیرساخت‌های بین‌المللی وابسته است. هنگامی که دسترسی یک کشور به این شبکه‌ها محدود می‌شود، توانایی آن کشور برای انجام تجارت خارجی، انتقال وجوه، دریافت درآمدهای صادراتی و تأمین مالی فعالیت‌های اقتصادی کاهش می‌یابد. بنابراین، حاکمیت اقتصادی دولت‌ها در عصر جهانی‌شدن با مسئله‌ای جدید مواجه شده است: دولت ممکن است از نظر حقوقی دارای صلاحیت کامل برای تصمیم‌گیری اقتصادی باشد، اما وابستگی آن به زیرساخت‌های مالی جهانی می‌تواند ظرفیت عملی اجرای این تصمیمات را محدود کند. در مقابل، واکنش کشورها به تحریم‌های مالی موجب شکل‌گیری روندهایی برای کاهش وابستگی به ساختارهای مالی مسلط شده است. توسعه پیمان‌های پولی دوجانبه، استفاده از ارزهای ملی، ایجاد شبکه‌های پرداخت منطقه‌ای و توسعه زیرساخت‌های مستقل انتقال پیام‌های مالی، بخشی از این واکنش‌هاست. این روندها از یک سو می‌توانند ظرفیت تاب‌آوری و استقلال اقتصادی دولت‌ها را افزایش دهند و از سوی دیگر، موجب چندپارگی بیشتر نظام مالی جهانی شوند. به عبارت دیگر، تحریم‌های مالی در کنار ایجاد فشار بر کشورهای هدف، می‌توانند به بازطراحی مسیرهای مالی و شکل‌گیری سازوکارهای موازی نیز منجر شوند. از همین رو، نظام مالی جهانی در حال حرکت میان دو روند متعارض است: افزایش وابستگی متقابل و تلاش هم‌زمان دولت‌ها برای کاهش وابستگی به شبکه‌های خاص (Collins, 2019: 139).

از منظر سیاست جهانی، این وضعیت نشان می‌دهد که تحریم‌های مالی تنها ابزارهای اقتصادی نیستند، بلکه در ساختار قدرت بین‌المللی نیز نقش دارند. کنترل بر ارزهای مسلط، شبکه‌های بانکی و زیرساخت‌های پرداخت، امکان اعمال فشار بر دولت‌هایی را فراهم می‌کند که از نظر اقتصادی به این ساختارها وابسته‌اند. در مقابل، دولت‌های هدف تلاش می‌کنند با توسعه روابط مالی منطقه‌ای و سازوکارهای جایگزین، دامنه آسیب‌پذیری خود را کاهش دهند. به همین دلیل، تحریم‌های مالی را می‌توان یکی از

عوامل مؤثر در تحول نظام مالی جهانی از ساختاری نسبتاً یکپارچه به ساختاری متکثرتر و رقابتی‌تر دانست. بر این اساس، تحریم‌های اقتصادی و مالی چالش مهمی برای کارکرد سنتی اسناد بین‌المللی اقتصادی ایجاد کرده‌اند. این اسناد در ابتدا عمدتاً با هدف تسهیل همکاری و ایجاد ثبات در روابط اقتصادی شکل گرفتند، اما در شرایط جدید، نظام مالی جهانی با استفاده سیاسی از زیرساخت‌های مالی و افزایش رقابت میان قدرت‌ها مواجه شده است. نتیجه این وضعیت، افزایش فاصله میان ایده جهانی‌شدن مالی و واقعیت سیاسی حاکم بر روابط بین‌الملل است. بنابراین، بررسی تحول نظام مالی جهانی بدون توجه به نقش تحریم‌ها و پیامدهای آن‌ها بر حاکمیت اقتصادی دولت‌ها، تصویری ناقص از وضعیت کنونی ارائه خواهد کرد.

۷. تحول فناوری‌های مالی و تأثیر آن بر آینده نظام مالی جهانی

تحولات فناوری در سال‌های اخیر، یکی از مهم‌ترین عوامل دگرگونی نظام مالی جهانی بوده است. گسترش بانکداری الکترونیکی، فناوری زنجیره بلوکی، دارایی‌های دیجیتال، قراردادهای هوشمند و سامانه‌های نوین پرداخت، ساختار سنتی انتقال پول و سرمایه را با تغییرات اساسی مواجه کرده است. در گذشته، جریان‌های مالی بین‌المللی عمدتاً از طریق شبکه‌های بانکی و نهادهای مالی متمرکز انجام می‌شد؛ اما فناوری‌های جدید امکان انتقال سریع‌تر، غیرمتمرکزتر و گاه مستقل‌تر منابع مالی را فراهم کرده‌اند. این تحول، علاوه بر آثار اقتصادی، پیامدهای حقوقی و سیاسی گسترده‌ای دارد؛ زیرا قواعد موجود نظام مالی بین‌المللی عمدتاً در دوره‌ای شکل گرفته‌اند که فناوری‌های نوین مالی هنوز وجود نداشتند. فناوری‌های مالی از یک سو می‌توانند موجب افزایش کارایی و کاهش هزینه مبادلات شوند و از سوی دیگر، چالش‌های جدیدی را برای نظارت و تنظیم‌گری ایجاد کنند. ماهیت فرامرزی بسیاری از فناوری‌های مالی موجب شده است که تعیین صلاحیت دولت‌ها و اعمال قوانین ملی بر فعالیت‌های مالی دیجیتال دشوارتر شود. در این شرایط، یک تراکنش مالی می‌تواند هم‌زمان در چند حوزه قضایی مختلف انجام شود و بازیگران آن نیز در کشورهای متفاوتی مستقر باشند. بنابراین، اعمال

مقررات ملی به‌تنهایی نمی‌تواند پاسخ‌گوی پیچیدگی‌های جدید باشد و نیاز به همکاری و هماهنگی بین‌المللی در حوزه تنظیم‌گری مالی افزایش یافته است (Lessambo, 2015: 68). یکی از مهم‌ترین جلوه‌های این تحول، ظهور ارزهای دیجیتال بانک مرکزی است. ارزهای دیجیتال بانک مرکزی می‌توانند در آینده بر ساختار پرداخت‌های بین‌المللی و جایگاه واسطه‌های مالی سنتی تأثیر بگذارند. این فناوری، در صورت توسعه زیرساخت‌های لازم، می‌تواند امکان ایجاد مسیرهای جدید برای پرداخت‌های برون‌مرزی را فراهم کند و وابستگی به برخی شبکه‌های سنتی را کاهش دهد. در ادبیات داخلی نیز بر این نکته تأکید شده است که توسعه ارزهای دیجیتال بانک مرکزی می‌تواند علاوه بر آثار اقتصادی، پیامدهای مهمی برای حاکمیت پولی، سیاست‌گذاری مالی و جایگاه دولت‌ها در نظام پولی بین‌المللی داشته باشد.

با این حال، فناوری‌های نوین مالی به‌تنهایی نمی‌توانند تمام مشکلات ناشی از وابستگی به نظام مالی جهانی را حل کنند. موفقیت این فناوری‌ها به عواملی همچون پذیرش بین‌المللی، قابلیت تعامل میان سامانه‌ها، امنیت سایبری، اعتماد کاربران و وجود چارچوب‌های حقوقی روشن وابسته است. از این‌رو، توسعه فناوری‌های مالی باید با ایجاد قواعد مشترک و استانداردهای بین‌المللی همراه باشد. در غیر این صورت، احتمال شکل‌گیری مجموعه‌ای از نظام‌های مالی دیجیتال جدا از یکدیگر افزایش می‌یابد که می‌تواند به جای تقویت همکاری، موجب چندپارگی بیشتر نظام مالی جهانی شود.

در این زمینه، اسناد بین‌المللی اقتصادی آینده باید با تحولات فناوری هماهنگ شوند. قواعد سنتی حقوق بین‌الملل اقتصادی که عمدتاً بر روابط میان دولت‌ها و نهادهای مالی سنتی متمرکز بوده‌اند، برای تنظیم کامل فعالیت‌های مالی دیجیتال کافی نیستند. موضوعاتی مانند حفاظت از داده‌های مالی، امنیت سایبری، مسئولیت ارائه‌دهندگان خدمات مالی دیجیتال، شناسایی تراکنش‌های فرامرزی و مقابله با سوءاستفاده از فناوری‌های مالی، نیازمند قواعد و سازوکارهای جدید هستند. به همین دلیل، تحول فناوری مالی می‌تواند موجب گسترش قلمرو حقوق بین‌الملل اقتصادی و شکل‌گیری

قواعد جدید در حوزه حکمرانی دیجیتال و مالی شود (Vlcek, 2018: 261). از منظر حاکمیت اقتصادی، فناوری‌های مالی دارای آثار دوگانه‌اند. از یک سو، ایجاد زیرساخت‌های مالی نوین می‌تواند ظرفیت دولت‌ها را برای کاهش وابستگی به شبکه‌های خارجی افزایش دهد و امکان طراحی سیاست‌های پولی و مالی مستقل‌تری را فراهم کند. از سوی دیگر، وابستگی به فناوری‌های خارجی، زیرساخت‌های ارتباطی و سامانه‌های دیجیتال می‌تواند شکل جدیدی از وابستگی را ایجاد کند. بنابراین، استقلال مالی در عصر دیجیتال تنها به معنای کنترل بر پول و بانک‌ها نیست، بلکه به توانایی دولت‌ها در ایجاد و مدیریت زیرساخت‌های فناورانه، امنیت سایبری و شبکه‌های پرداخت نیز وابسته است.

در نتیجه، فناوری‌های مالی در حال تغییر رابطه میان دولت، بازار و نظام مالی بین‌المللی هستند. اگرچه این فناوری‌ها می‌توانند زمینه افزایش استقلال و انعطاف‌پذیری دولت‌ها را فراهم کنند، اما بدون همکاری بین‌المللی و ایجاد قواعد هماهنگ، احتمال شکل‌گیری نظامی پراکنده و فاقد استانداردهای مشترک افزایش خواهد یافت. از این منظر، آینده اسناد بین‌المللی اقتصادی به میزان توانایی آن‌ها در پاسخ‌گویی به تحولات فناورانه وابسته است. نظام مالی جهانی آینده احتمالاً نه کاملاً متمرکز و نه کاملاً غیرمتمرکز خواهد بود، بلکه ساختاری چندلایه خواهد داشت که در آن نهادهای سنتی، دولت‌ها، شبکه‌های منطقه‌ای و فناوری‌های نوین مالی به‌طور هم‌زمان نقش ایفا می‌کنند.

برای جمهوری اسلامی ایران نیز این تحول اهمیت ویژه‌ای دارد. توسعه فناوری‌های مالی و ایجاد زیرساخت‌های پرداخت مستقل می‌تواند در کاهش آسیب‌پذیری در برابر محدودیت‌های مالی خارجی مؤثر باشد؛ اما تحقق این ظرفیت نیازمند سیاست‌گذاری منسجم، توسعه زیرساخت‌های داخلی و تعامل حقوقی و فنی با سایر کشورهاست. بنابراین، فناوری مالی را نباید راه‌حلی مستقل و قطعی برای چالش‌های ناشی از تحریم و وابستگی مالی دانست، بلکه باید آن را بخشی از راهبرد گسترده‌تر برای افزایش تاب‌آوری و تقویت حاکمیت اقتصادی تلقی کرد (Collins, 2019: 89).

در مجموع، تحول فناوری‌های مالی نشان می‌دهد که نظام مالی جهانی در حال ورود به مرحله‌ای جدید است که در آن مرز میان اقتصاد، فناوری و سیاست بیش از گذشته درهم‌تنیده شده است. اسناد بین‌المللی اقتصادی نیز برای حفظ کارآمدی خود باید با این تحولات هماهنگ شوند و میان ضرورت نوآوری، حفظ حاکمیت دولت‌ها و ایجاد ثبات و امنیت در روابط مالی بین‌المللی تعادل برقرار کنند.

۸. جایگاه جمهوری اسلامی ایران در نظام مالی جهانی متحول‌شده

تحولات نظام مالی جهانی و گسترش اسناد بین‌المللی اقتصادی، جمهوری اسلامی ایران را در موقعیتی پیچیده و چندوجهی قرار داده است. ایران از یک سو برای توسعه اقتصادی، گسترش تجارت خارجی و جذب سرمایه‌گذاری به مشارکت در نظام مالی جهانی نیاز دارد و از سوی دیگر، تحریم‌های اقتصادی و مالی و محدودیت دسترسی به برخی شبکه‌های مالی بین‌المللی، امکان بهره‌برداری کامل از ظرفیت‌های این نظام را کاهش داده است. بنابراین، جایگاه ایران را نمی‌توان صرفاً بر اساس میزان مشارکت رسمی در نهادها و اسناد اقتصادی بین‌المللی ارزیابی کرد؛ بلکه باید تعامل میان تعهدات بین‌المللی، محدودیت‌های ناشی از تحریم و ظرفیت‌های داخلی برای ایجاد مسیرهای جایگزین مالی را نیز در نظر گرفت (Vlcek, 2018: 253).

یکی از مهم‌ترین چالش‌های ایران، وابستگی بخشی از روابط تجاری و مالی بین‌المللی به شبکه‌هایی است که دسترسی به آن‌ها تحت تأثیر تصمیمات سیاسی و تحریم‌های خارجی قرار می‌گیرد. محدودیت در انتقال منابع مالی، دشواری ارتباطات بانکی و افزایش هزینه مبادلات، توانایی کشور برای مشارکت عادی در اقتصاد جهانی را کاهش می‌دهد. در چنین شرایطی، مسئله حاکمیت اقتصادی از سطح نظری فراتر رفته و به توانایی عملی دولت برای تأمین مالی تجارت، انتقال درآمدهای صادراتی و مدیریت جریان‌های پولی مربوط می‌شود. مطالعات داخلی درباره آثار تحریم‌ها بر اقتصاد ایران نیز نشان می‌دهد که محدودیت‌های مالی و تجاری می‌توانند از طریق افزایش هزینه مبادلات و کاهش دسترسی به منابع خارجی، بر رشد و ثبات اقتصادی تأثیرگذار باشند (کشاورز

حداد، ابونوری و جهانی، ۱۳۹۹). در این وضعیت، توسعه همکاری‌های منطقه‌ای و استفاده از سازوکارهای مالی جایگزین می‌تواند بخشی از راهبرد افزایش تاب‌آوری اقتصادی باشد. پیمان‌های پولی دوجانبه، استفاده از ارزهای ملی، توسعه روابط بانکی با کشورهای همسو و ایجاد سازوکارهای پرداخت مستقل، از جمله راهکارهایی هستند که می‌توانند وابستگی به مسیرهای محدود مالی را کاهش دهند. با این حال، موفقیت این سازوکارها به وجود حجم کافی از تجارت، اعتماد متقابل، ثبات اقتصادی و زیرساخت‌های مناسب بستگی دارد. بنابراین، ایجاد سازوکار جایگزین صرفاً با توافق سیاسی امکان‌پذیر نیست و نیازمند ظرفیت اقتصادی و فنی لازم برای اجرای آن است (فیضی چکاب و اللهیاری پرگو، ۱۳۹۷).

از سوی دیگر، تعامل ایران با استانداردها و اسناد بین‌المللی اقتصادی، نیازمند رویکردی متوازن است. پذیرش یا هماهنگی با استانداردهای بین‌المللی می‌تواند موجب افزایش شفافیت، بهبود روابط اقتصادی و تقویت اعتماد در مبادلات شود، اما اجرای هر استاندارد باید با توجه به ساختار حقوقی و اقتصادی کشور صورت گیرد. تجربه ایران در زمینه استانداردهای بین‌المللی گزارشگری مالی نشان می‌دهد که هماهنگی با قواعد جهانی، بدون توجه به ظرفیت‌های نهادی و ویژگی‌های داخلی، می‌تواند با مشکلات اجرایی مواجه شود (مرادی، جعفری داردور و حسین‌زاده، ۱۳۹۸؛ مشایخ، شریفی و رضایی، ۱۳۹۱). بنابراین، سیاست مطلوب، نه پذیرش بدون تحلیل همه قواعد خارجی و نه انزوای کامل از نظام مالی جهانی، بلکه ایجاد هماهنگی هوشمندانه میان الزامات بین‌المللی و ضرورت‌های ملی است. در این چارچوب، حاکمیت اقتصادی ایران را باید بر اساس توانایی کشور در حفظ ظرفیت تصمیم‌گیری و کاهش آسیب‌پذیری‌های ساختاری ارزیابی کرد. برخورداری از زیرساخت‌های مالی و فناوری داخلی، توسعه روابط اقتصادی متنوع، کاهش تمرکز مبادلات بر یک مسیر یا ارز خاص و تقویت همکاری‌های منطقه‌ای، می‌تواند ظرفیت دولت را برای اعمال سیاست‌های مستقل افزایش دهد. البته استقلال اقتصادی به معنای قطع ارتباط با نظام مالی جهانی نیست؛

زیرا در اقتصاد به‌هم‌پیوسته امروز، انزوا می‌تواند هزینه‌های اقتصادی قابل توجهی ایجاد کند. هدف اصلی باید ایجاد نوعی تعامل متوازن باشد که ضمن بهره‌گیری از فرصت‌های جهانی‌شدن، وابستگی‌های آسیب‌پذیرکننده را کاهش دهد. از این منظر، اسناد بین‌المللی اقتصادی برای ایران هم‌زمان فرصت و محدودیت ایجاد می‌کنند. این اسناد می‌توانند زمینه مشارکت در همکاری‌های اقتصادی و دسترسی به قواعد مشترک را فراهم کنند، اما در صورت عدم مشارکت مؤثر در فرآیند تدوین قواعد یا وجود ساختارهای نابرابر قدرت، ممکن است به افزایش محدودیت‌های سیاست‌گذاری منجر شوند. بنابراین، حضور فعال‌تر در فرآیندهای حقوقی و اقتصادی بین‌المللی و مشارکت در شکل‌دهی به قواعد جدید، برای حفظ منافع ملی اهمیت اساسی دارد. در نهایت، جایگاه جمهوری اسلامی ایران در نظام مالی جهانی متحول‌شده را باید در چارچوب یک راهبرد چندبعدی تحلیل کرد. ایران از یک سو باید ظرفیت مشارکت خود در ساختارهای اقتصادی و مالی بین‌المللی را حفظ و تقویت کند و از سوی دیگر، با توسعه زیرساخت‌های داخلی و منطقه‌ای، آسیب‌پذیری خود را در برابر فشارهای خارجی کاهش دهد. در این میان، فناوری‌های مالی جدید، پیمان‌های پولی و همکاری‌های منطقه‌ای می‌توانند ابزارهای مهمی برای تقویت تاب‌آوری اقتصادی باشند، اما هیچ‌یک به‌تنهایی جایگزین مشارکت فعال و هوشمندانه در نظام مالی جهانی نخواهند بود. بنابراین، راهبرد مناسب برای ایران، حرکت از وابستگی یک‌جانبه به سمت تنوع‌بخشی به روابط مالی، افزایش ظرفیت داخلی و مشارکت فعال در شکل‌دهی به قواعد اقتصادی بین‌المللی است.

نتیجه‌گیری

تحول نظام مالی جهانی در عصر جهانی‌شدن، نتیجه تعامل پیچیده میان تحولات اقتصادی، توسعه فناوری، گسترش وابستگی متقابل و تغییرات ساختار قدرت در نظام بین‌الملل است. در این فرآیند، اسناد بین‌المللی اقتصادی نقش مهمی در ایجاد قواعد مشترک، توسعه همکاری‌های مالی و شکل‌دهی به استانداردهای جهانی ایفا کرده‌اند. این

اسناد با ایجاد چارچوب‌های حقوقی و نهادی مشترک، امکان هماهنگی میان نظام‌های مالی ملی را افزایش داده و زمینه را برای گسترش تجارت، سرمایه‌گذاری و مبادلات مالی فرامرزی فراهم کرده‌اند. با این حال، تأثیر آن‌ها تنها به ایجاد همکاری محدود نمانده و در بسیاری از موارد، دامنه اختیار دولت‌ها در سیاست‌گذاری اقتصادی را نیز تحت تأثیر قرار داده است.

بررسی انجام‌شده نشان داد که جهانی‌شدن مالی موجب تغییر مفهوم سنتی حاکمیت اقتصادی شده است. دولت‌ها همچنان بازیگران اصلی نظام اقتصادی بین‌المللی هستند، اما اعمال صلاحیت اقتصادی آن‌ها در چارچوبی از تعهدات بین‌المللی، استانداردهای مالی و وابستگی‌های متقابل انجام می‌شود. از این رو، حاکمیت اقتصادی دیگر به معنای استقلال مطلق از قواعد و نهادهای بین‌المللی نیست، بلکه به توانایی دولت در حفظ ظرفیت تصمیم‌گیری و تأمین منافع اقتصادی خود در شرایط وابستگی متقابل اشاره دارد. در چنین شرایطی، دولت‌هایی که از ظرفیت نهادی، فناوری و اقتصادی بیشتری برخوردارند، امکان بیشتری برای بهره‌گیری از جهانی‌شدن و کاهش آسیب‌پذیری‌های ناشی از آن خواهند داشت.

همچنین مشخص شد که استانداردسازی مالی اگرچه می‌تواند موجب افزایش شفافیت، قابلیت مقایسه و پیش‌بینی‌پذیری روابط اقتصادی شود، اما اجرای آن در کشورهای مختلف با نتایج یکسانی همراه نیست. تفاوت ساختارهای حقوقی، اقتصادی و نهادی کشورها و همچنین نابرابری قدرت در فرآیند تدوین قواعد بین‌المللی، موجب می‌شود که برخی کشورها بیشتر در موقعیت پذیرنده قواعد قرار گیرند. بنابراین، همگرایی مالی باید با توجه به تفاوت‌های ساختاری کشورها و اصل مشارکت عادلانه در فرآیند تصمیم‌گیری بین‌المللی صورت گیرد. در غیر این صورت، استانداردسازی ممکن است به جای ایجاد همکاری متوازن، موجب افزایش وابستگی و محدود شدن ظرفیت سیاست‌گذاری کشورهای ضعیف‌تر شود. تحریم‌های اقتصادی و مالی نیز یکی از مهم‌ترین عوامل تحول نظام مالی جهانی به شمار می‌روند. استفاده از شبکه‌های بانکی،



زیرساخت‌های پرداخت و ابزارهای مالی برای اعمال فشار سیاسی نشان داده است که نظام مالی جهانی از عرصه‌ای صرفاً اقتصادی به یکی از ابزارهای قدرت در سیاست بین‌الملل تبدیل شده است. این وضعیت، ضمن افزایش آسیب‌پذیری دولت‌های وابسته به شبکه‌های مالی مسلط، موجب شکل‌گیری تلاش‌هایی برای ایجاد سازوکارهای جایگزین شده است. توسعه پیمان‌های پولی، شبکه‌های پرداخت منطقه‌ای و زیرساخت‌های مالی مستقل، نشانه تلاش دولت‌ها برای افزایش تاب‌آوری و کاهش وابستگی است؛ هرچند استمرار این روند می‌تواند به چندپارگی بیشتر نظام مالی جهانی نیز منجر شود.

تحولات فناوری نیز آینده نظام مالی جهانی را با تغییرات مهمی مواجه کرده است. فناوری‌های مالی، ارزهای دیجیتال بانک مرکزی و سامانه‌های نوین پرداخت می‌توانند الگوهای سنتی انتقال پول و سرمایه را دگرگون کنند و ظرفیت دولت‌ها را برای ایجاد مسیرهای مالی جدید افزایش دهند. با این حال، استفاده از این ظرفیت‌ها نیازمند قواعد حقوقی روشن، همکاری بین‌المللی، امنیت سایبری و زیرساخت‌های فنی مناسب است. بنابراین، اسناد بین‌المللی اقتصادی آینده باید توانایی پاسخ‌گویی به تحولات فناورانه را داشته باشند و میان نوآوری، امنیت مالی و حفظ حاکمیت دولت‌ها تعادل ایجاد کنند.

در خصوص جمهوری اسلامی ایران، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که سیاست مطلوب، نه انزوای کامل از نظام مالی جهانی و نه وابستگی کامل به ساختارهای مالی مسلط، بلکه حرکت به سمت تعامل هوشمندانه و متوازن است. ایران می‌تواند با تنوع‌بخشی به روابط اقتصادی، توسعه همکاری‌های منطقه‌ای، استفاده هدفمند از پیمان‌های پولی، تقویت زیرساخت‌های فناوری مالی و افزایش مشارکت در فرآیندهای بین‌المللی، ظرفیت تاب‌آوری اقتصادی خود را افزایش دهد. در عین حال، هماهنگی با استانداردهای بین‌المللی باید با توجه به الزامات حقوقی و اقتصادی داخلی انجام شود تا ضمن بهره‌گیری از مزایای همگرایی، استقلال و ظرفیت تصمیم‌گیری اقتصادی کشور حفظ گردد. در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که اسناد بین‌المللی اقتصادی در عصر

جهانی‌شدن دارای ماهیتی دوگانه هستند. این اسناد از یک سو ابزار همکاری، هماهنگی و ثبات در نظام مالی جهانی‌اند و از سوی دیگر، در بستر نابرابری قدرت و رقابت‌های ژئوپلیتیکی می‌توانند به محدودکننده آزادی عمل اقتصادی دولت‌ها تبدیل شوند. چالش اصلی آینده، ایجاد نظم است که در آن قواعد اقتصادی بین‌المللی از یک سو امکان همکاری و ثبات را فراهم کنند و از سوی دیگر، به ابزاری برای تحمیل اراده سیاسی و اقتصادی قدرت‌های مسلط تبدیل نشوند. تحقق چنین نظم مستلزم افزایش مشارکت کشورهای در حال توسعه در فرآیند تدوین قواعد، تقویت شفافیت و پاسخ‌گویی نهادهای مالی بین‌المللی و ایجاد سازوکارهایی برای حفظ استقلال مشروع دولت‌هاست. بر این اساس، آینده نظام مالی جهانی احتمالاً در مسیر شکل‌گیری ساختاری چندسطحی و چندقطبی حرکت خواهد کرد که در آن، همکاری جهانی، ترتیبات منطقه‌ای و زیرساخت‌های مالی نوین به‌طور هم‌زمان در شکل‌دهی به روابط اقتصادی بین‌المللی نقش خواهند داشت.

منابع

- شریفی طرازکوهی، حسین، و مدرس سبزواری، سیدمحمد. (۱۳۹۶). راهبرد قضایی برای درک مفهوم «اقدامات مغایر با حقوق بین‌الملل» در نظام حقوقی ایران؛ مطالعه موردی: تحریم‌های اقتصادی. مجله حقوقی بین‌المللی، ۳۴(۵۷)، ۲۹-۶۱.
- فهمیمی، عزیزالله، رضوانی، مستوره، و خانساری، رسول. (۱۳۹۸). مطالعه قانون حاکم بر انتشار صکوک بین‌المللی در جهان و الزامات چارچوب حقوقی ایجاد بستر آن در بازار سرمایه ایران. جستارهای اقتصادی، ۱۶(۳۱)، ۲۹۷-۳۲۲.
- فیضی چکاب، غلام‌نبی، و اللهیاری پرگو، حمید. (۱۳۹۷). کارکرد پیمان پولی دوجانبه در نظام پرداخت تجارت بین‌الملل: در شرایط تحریم اقتصادی. اقتصاد دفاع و توسعه پایدار، ۳(۹)، ۳۹-۵۸.
- قبادی، مرضیه، و قنبری، حمید. (۱۴۰۳). پیام‌رسانی مالی و حقوق بین‌الملل: سوئیفت، تحریم‌ها و شبکه‌های جایگزین. مجله حقوقی بین‌المللی، ۴۱(۷۴).
- قنبری جهرمی، محمدجعفر، و عباسی، سعید. (۱۳۹۵). لزوم همکاری دولت‌ها در زمینه مالیات بین‌المللی. مجله حقوقی بین‌المللی، ۳۳(۵۴)، ۹-۲۸.
- مرادی، مهدی، جعفری داردور، محمدرضا، و حسین‌زاده، محمد. (۱۳۹۸). چالش‌ها و فرصت‌های اجرای استانداردهای بین‌المللی گزارشگری مالی در ایران.

مشایخ، شهناز، شریفی، صدیقه، و رضایی، فهیمه. (۱۳۹۱). آثار اقتصادی همگرایی با استانداردهای بین‌المللی گزارشگری مالی. پژوهش حسابداری، ۱(۳).

مقامی، امیر، و کدخدایی، عباسعلی. (۱۳۹۷). پیامدهای خوانش دستورگرایانه از حقوق بین‌الملل. مجله حقوقی بین‌المللی، ۳۵(۵۹)، ۷-۳۷.

- Basel Committee on Banking Supervision. (2017). Basel III: Finalising post-crisis reforms. Bank for International Settlements.
- Financial Action Task Force. (2012). International standards on combating money laundering and the financing of terrorism and proliferation: The FATF recommendations. FATF.
- International Accounting Standards Board. (2024). IFRS accounting standards. IFRS Foundation.
- International Monetary Fund. (1944). Articles of Agreement of the International Monetary Fund. IMF.
- International Organization of Securities Commissions. (2017). Objectives and principles of securities regulation. IOSCO.
- Islamic Financial Services Board. (2005). Guiding principles of risk management for institutions offering only Islamic financial services. IFSB.
- Kudryashov, V. V. (2013). Soft law as international financial regulation method in the foreign financial law doctrine. Moscow Journal of International Law, (2), 70–89. <https://doi.org/10.24833/0869-0049-2013-2-70-89>
- United Nations. (1945). Charter of the United Nations. United Nations.
- World Bank. (1944). Articles of Agreement of the International Bank for Reconstruction and Development. World Bank.
- World Trade Organization. (1994). Marrakesh Agreement Establishing the World Trade Organization. WTO.
- Shan, W., Simons, P., & Singh, D. (Eds.). (2008). *Redefining sovereignty in international economic law*. Hart Publishing.
- Tabb, W. K. (2004). *Economic governance in the age of globalization*. Columbia University Press.
- Lessambo, F. I. (2015). *International financial institutions and their challenges: A global guide for future methods*. Palgrave Macmillan.
- Choukroune, L. (Ed.). (2016). *Judging the state in international trade and investment law: Sovereignty modern, the law and the economics*. Springer.
- Vlcek, W. (2018). Global financial governance and the informal: Limits to the regulation of money. *Crime, Law and Social Change*, 69, 249–264. <https://doi.org/10.1007/s10611-017-9754-7>
- Henning, C. R. (2017). Avoiding fragmentation of global financial governance. *Global Policy*, 8(1), 101–106. <https://doi.org/10.1111/1758-5899.12394>

۴۴۲

پژوهش‌های
روابط بین‌الملل

فصلنامه

پژوهش‌های

روابط بین‌الملل،

دوره دهم، شماره

اول، شماره پیاپی

سی و ششم، بهار

۱۳۹۹

- Jones, E., & Knaack, P. (2017). *The future of global financial regulation*. Global Economic Governance Programme, University of Oxford.
- Grabel, I. (2018). *When things don't fall apart: Global financial governance and developmental finance in an age of productive incoherence*. MIT Press.
- Drache, D., & Jacobs, L. A. (Eds.). (2018). *Grey zones in international economic law and global governance*. UBC Press.
- Barros, A. S. (2019). The relationship between international (financial) institutions and their member states. In *Governance as responsibility: Member states as human rights protectors in international financial institutions* (pp. 21–59). Cambridge University Press.
- Bamford, C. (2019). *Principles of international financial law* (3rd ed.). Oxford University Press.
- Collins, D. (2019). *Foundations of international economic law*. Edward Elgar Publishing.

